

حسن سعید کلاهی*

روابط امنیتی اروپا و آمریکا: همکاری یا تقابل راهبردی

۱۲۷

چکیده

مطالعه روابط امنیتی اروپا و ایالات متحده آمریکا، به ویژه پس از جنگ سرد و فروپاشی شوروی تاکنون، محور تمرکز این پژوهش است. نویسندگان کوشیده تا نشان دهد که روابط امنیتی اروپا و آمریکا، از دوران وابستگی مطلق اروپا به واشنگتن آغاز شده و با گسترش اتحادیه اروپا و همچنین ناتو، این وابستگی مطلق به تدریج به همکاری متقابل استراتژیک مبدل گشته است. به این ترتیب هم ایالات متحده و هم اتحادیه اروپا به دنبال این هستند که بر خلاف وجود پاره‌ای اختلافات، منافع و اهداف ویژه خویش را در چارچوب همکاری دوجانبه دنبال کنند. از سوی دیگر، اروپا می‌کوشد ساختار دفاعی و امنیتی خود را جدای از ایالات متحده و بیشتر در قالب ناتو شکل دهد که این امر منجر به تقویت پیمانهای دفاعی میان کشورهای اروپای باختری گردیده است. به نظر می‌رسد اروپا به دنبال ایفای نقش برابر با ایالات متحده است و برای رسیدن به این مهم از ناتو به عنوان بازوی قدرتمند نظامی خود بهره‌مند می‌باشد. در حقیقت، اتحادیه اروپا با توسعه روابط خود با ناتو سعی دارد توانمندیهای اروپا را در مدیریت بحران نشان داده و به این ترتیب خود را از امکانات و توانمندیهای ایالات متحده بی‌نیاز سازد.

کلید واژه‌ها: اتحادیه اروپا، ایالات متحده، ناتو، روابط امنیتی، وابستگی، همکاری استراتژیک.

* کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای.

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال ششم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۴، صص ۱۶۸-۱۲۷.

♦ اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی

دیباچه

در این نوشتار می‌کوشیم روابط امنیتی اروپا^۱ و ایالات متحده را از سال ۱۹۴۵- سالی که ایالات متحده به طور رسمی مسئولیت اروپای پس از جنگ را در برابر تهاجم نیروهای کمونیستی بر عهده گرفت- تا عصر حاضر مورد تبیین قرار دهیم و درصدد نشان دادن این موضوع بر خواهیم آمد که روابط امنیتی اروپا و ایالات متحده از دوران وابستگی مطلق اروپا به آمریکا شروع شده و اینک به نظر می‌رسد با گسترش اتحادیه اروپا و ناتو، این روابط به تدریج در حال تبدیل شدن به همکاری راهبردی است که در آن هر دو طرف به رغم داشتن روابط ویژه با یکدیگر، منافع و دیدگاه‌های خاص خود را دارند. نقطه تمرکز بحث حاضر، بحث‌های امنیتی پس از فروپاشی شوروی است تا نشان داده شود که اروپا چگونه روند عدم وابستگی به آمریکا را سرعت بخشیده و چه عواملی این روند را تقویت و یا تضعیف می‌کنند.

امنیت اروپا در دوران جنگ سرد

این تصور که اروپا بایستی دارای ساختار دفاعی و امنیتی جدا از ایالات متحده باشد، پدیده‌ای مربوط به پس از نشست سنت مارلو^۲ نیست. در سالهای آخر جنگ طراحان در لندن و در الجزیره / پاریس تلاش می‌کردند تا جداول زمانی تدارک ببینند تا بتوانند ساختار امنیتی مشترک با مشارکت کشورهای عمده اروپای باختری را ایجاد کنند.^۳ این جداول زمانی همراه مفهوم «اروپای باختری» منجر به ایجاد و تقویت پیمانهای دفاعی ۱۹۴۷ (دنکرک) و ۱۹۴۸ (بروکسل) شد و در هر دوی این پیمانها فرض بر این بود که اساساً امنیت اروپا بایستی توسط قدرتهای اروپایی تضمین گردد. اما پیش از اینکه مرکب پیمان بروکسل^۴ خشک شود، ناگهان امنیت اروپا در متن حوادث ناشی از شروع جنگ سرد قرار گرفت و اتحاد جماهیر شوروی به جای آلمان به عنوان عامل اصلی تهدید صلح در اروپا ظهور کرد. این جابه‌جایی تهدید در اروپا پیامدهایی در برداشت: نخست اینکه، اروپاییان به سرعت دریافتند که آنان توانایی حفظ امنیتشان را ندارند. فرانسه از قبل در هند و چین گرفتار جنگ مستعمراتی پر هزینه و در عین حال بی‌فایده شده بود.^۵ اقتصاد بریتانیا در اثر جنگ فرسوده شده و دولت

هنوز توان بازسازی آن را نیافته بود و این در حالی بود که به تدریج بحران مستعمراتی امپراتوری اش را در بر می گرفت. نیاز بریتانیا به ارز نقدی، فرصتی را برای ایالات متحده پدید آورد تا در برابر اعطای یک وام دومیلیارد دلاری به بریتانیا، در مورد خاتمه دادن به سلطه انحصاری بریتانیا بر «گروه استرلینگ» تاکید ورزد. دولت بریتانیا نیز ناگزیر شد بپذیرد که پول رسمی کشورهای عضو جامعه مشترک المنافع بریتانیا باید (از این پس) کاملاً قابل تبدیل به دلار باشد.^۶ آلمان تقسیم شده بود و وضعیت ایتالیا اندکی بهتر از آلمان بود. اسپانیا نیز با سیستم حکومتی فاشیستی خود، در انزوایی خود خواسته قرار گرفته بود.

اروپاییان می توانستند طرحهایی برای اتحاد منابع زغال سنگ و فولاد داشته باشند، اما توانایی دفاع از خود را نداشتند.^۷ آنان ناگزیر پذیرفتند که امنیت اروپا تنها در صورت تعهد ایالات متحده می تواند تأمین شود. از طرف دیگر، بایستی به این نکته توجه کرد که دو کشور فرانسه و بریتانیا به خاطر منافع فرا اروپایی وارد ناتو شده بودند. با وجود این، قدرتهای اروپایی خواهان نقش هژمونیک و منحصر به فرد برای ایالات متحده در پیمان واشنگتن نبودند. بلکه در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) فرض می شد که این دو قطب از لحاظ نظامی توسعه برابری خواهند داشت و در نتیجه روابطشان متعادل خواهد گشت.^۸ اما این برابری هرگز محقق نشد. در یکی از جلسات سنا (برای تصویب ناتو) سناتور کانالی این مطلب را به طور مختصر مطرح کرد: «پیمان آتلانتیک چیزی نیست جز ادامه منطقی اصول آموزه مونرو».^۹ وقوع جنگ کره در ۱۹۵۰ باعث گردید تا تعادل میان قدرتها در ناتو به هم بخورد و ایالات متحده نقش برتر را بازی کند.^{۱۰} در همان زمان، سپتامبر ۱۹۵۰، ترومن چهار لشکر به اروپا اعزام کرد. یک فرماندهی نظامی مشترک به ریاست یک ژنرال آمریکایی ایجاد کرد. از طرف دیگر، کنگره از رییس جمهور خواست بدون مشورت با کنگره سرباز بیشتری به اروپا اعزام ننماید؛ چرا که کنگره معتقد بود متحدان اروپایی بایستی برای تأمین دفاع خود اقدامات لازم را انجام دهند.^{۱۱}

به عبارت دیگر، در ایالات متحده همیشه این تمایل وجود داشت که بایستی اروپاییان سهم بیشتری را برعهده بگیرند؛ به عنوان مثال، در ۴ ژوئیه ۱۹۶۲ کندی بیانیه خود مبنی بر

وابستگی متقابل ایالات متحده و اروپای متحد را اعلام کرد. اروپای منسجم از لحاظ سیاسی و اقتصادی شریک برابر آمریکا خواهد بود و در مسئولیتها و تعهدات رهبری جهانی مشارکت خواهد داشت.^{۱۲} بنابراین، ایالات متحده پیوسته اروپاییان را تهدید می کرد در صورتی که نقش بیشتری را برعهده نگیرند، این کشور از اتحادیه خارج خواهد شد.^{۱۳} البته فرانسه نیز دیدگاهی مشابه دیدگاه ایالات متحده در زمینه روابط اروپا-آتلانتیک داشت. اما مشابهت، میان مشارکت داشتن در مسئولیت تحت سیطره یک قدرت، با آزادی عمل در یک ساختار دو قطبی تفاوت اساسی وجود دارد. این تعریف متفاوت از روابط آمریکا-اروپا در نیمه دهه ۱۹۹۰ نتایج مهمی را در پی داشت. از دهه ۱۹۵۰ به بعد، رهبری آمریکا از یک سوناشی از قدرت نظامی اش بود که اصلیتین عامل برای اعتبار اتحادیه محسوب می شد و از سوی دیگر، با حل مباحث ناشی از خروج فرانسه از شاخه نظامی اتحادیه و یا اختلافات و دلسردیهای موجود روابط فرا آتلانتیکی (که بارها در تاریخ اتحادیه تکرار شده بود)، به تداوم اتحادیه کمک می کرد.^{۱۴} تلاش برای اینکه اروپاییان مسئولیت بیشتری را برعهده بگیرند، در بهترین حالت می توانست یک ساختار دو قطبی را در درون اتحادیه به ارمغان آورد، اما همواره رگه هایی از دو قطبی پدید می آمد که در آن، قطب اروپایی دچار اختلاف بود و قطب آمریکایی همواره در تردید و دو دلی به سر می برد. تضادهای میان اروپاییان بیشتر ناشی از واکنشهای متضاد به ابتکارهای فرانسه (ابتکارهایی مانند جامعه دفاع از اروپا، طرح فوجت، پیمان آلمان-فرانسه، همکاری سیاسی اروپایی) بود که این ابتکارها اساساً برای رسیدن به یک کمیته از آزادی عمل طراحی شده بودند.^{۱۵}

در حالی که شماری از کشورها مانند بلژیک، لوکزامبورگ و به میزان کمتری ایتالیا و حتی آلمان از جاه طلبیهای فرانسه حمایت لفظی و صوری می کردند و در عین حال هرگز به حمایت واقعی از این کشور نمی پرداختند، از طرف دیگر کشورهای دانمارک، یونان، هلند، پرتغال و بریتانیا قطب مخالفی را در برابر فرانسه تشکیل می دادند. همچنین ملتهای اروپایی ناتوان از پاسخگویی به مهمترین معمای سیاسی ناشی از همگرایی بودند؛ چگونه می توان با توجه به مسئولیت دولت در قبال دفاع ملی به یک همگرایی در این زمینه دست یافت؟^{۱۶} آنان

نمی توانستند تصمیم بگیرند که کدام گزینه را انتخاب کنند: همگرایی دفاعی یا سیطره ایالات متحده. از بدو تأسیس ناتو، آمریکا از یک سو مایل بود که اروپاییان قدرتمند شوند و از سوی دیگر، در تشویق آنان به این امر دچار تردید می شد. قوه مجریه ایالات متحده قبول داشت که نیاز به متحدانی دارد، اما به ویژه کنگره به خاطر بحث هزینه و گاهی نیز به خاطر تعهدات آمریکا دچار تردید بود. واشنگتن مایل بود که این کشور نقش رهبر را در اتحادیه بازی کند، اما در عین حال از اروپاییان می خواست نقش مشارکتی بیشتری را بر عهده گیرند^{۱۷} و بعضی مواقع نیز به فکر انزوای دوباره می افتاد.^{۱۸} تردیدهای ایالات متحده را مفسر هالد تریبون به این صورت بیان کرده است که ایالات متحده هرگز به روشنی تصمیم نگرفت امنیتش با حضور در اروپا بهتر تامین می شود یا با خروج از این قاره.^{۱۹} برای مدت طولانی اروپا در معرض تهدید اتمی جنگ سرد قرار داشت و لذا اروپاییان سیطره بی چون و چرای ایالات متحده را - جز در چند مورد استثنایی -^{۲۰} پذیرفته بودند. اگرچه گاهی از اقدامات ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت ابراز انزجار می کردند. به عنوان مثال در جریان جنگ ویتنام، دولتهای هم پیمان آمریکا هیچ کمکی به آن کشور نکردند و با اضطراب توأم با شادمانی باطنی از این گرفتاری آمریکا، نظاره گر نتایج اقتصادی و سیاسی جنگ ویتنام بودند. لودویک ارهارد، صدر اعظم و وزیر دارایی پیشین آلمان، ابراز عقیده کرد که ایالات متحده از طریق جنگ ویتنام تورم را به کشورهای اروپایی صادر می کند. شارل دوگل نیز طی یک سخنرانی که در ۱۹۶۶ در ورزشگاه فوتبال پنوم پن ایراد کرد، شدیدترین انتقادهای متوجه آمریکا کرد.^{۲۱} اما در عین حال، آنان ناتوان و همچنین بی میل در به چالش طلبیدن قدرت این کشور بودند.^{۲۲}

اروپا پس از جنگ سرد

با پایان یافتن جنگ سرد منطقی بود که فضای امنیتی حاکم بر روابط اروپا و آمریکا تغییر کند. با توجه به از میان رفتن هرگونه تهدید نسبت به امنیت اروپا، دیگر اروپاییان تمایل زیادی نداشتند که اتحادی پیچیده را که همراه با رفتارهای تردید آمیز و دو گانه آمریکا بود، تحمل کنند. یک مقام وزارت خارجه آمریکا در دسامبر ۱۹۸۹ گفت: «پیمان ناتو لازم است،

برای اینکه ایالات متحده بتواند معماری سیاسی و امنیتی در حال پیدایش اروپا را شکل بدهد.^{۲۳} بدین سان، پیمان ناتو یک حربه سیاسی به منظور حساس کردن اروپاییان به خواسته‌های واشنگتن بود. آلمان و به ویژه فرانسه به این ترتیب علاقه‌ای نداشتند. معلوم بود که اگر بناست ایالات متحده دارای نقشی در اروپای جدید باشد، دور اندیشی حکم می‌کند که این نقش را از طریق کنفرانس امنیت و همکاری اروپا ایفا کند. باید توجه داشت کنفرانس امنیت و همکاری اروپا یک اتحادیه نبود و ایالات متحده تنها یکی از ۳۵ عضو شرکت کننده در آن بود.^{۲۴} در فاصله زمانی ۱۹۸۹-۹۲ عده‌ای پیش بینی کردند که ناتو به زودی کارکردش را به عنوان اتحادیه‌ای نظامی از دست خواهد داد.^{۲۵} برخلاف انتظار عمومی، ناتو بزرگتر از قبل نیز شد. دلایل چندی برای رشد دوباره و در عین حال عجیب ناتو در دهه ۱۹۹۰ وجود دارد:

نخستین دلیل این بود که، در همان زمان که به وجود نیرویی برای حل بحرانهای ناشی از فروپاشی بلوک شرق نیاز بود، ناتو تنها نیروی دفاعی و امنیتی جدی در دسترس بود. دومین دلیل، این واقعیت سیاسی بود که رهیافتهای امنیتی دیگر مانند تمایل روسیه برای بازگشت به موازنه قوای سیاسی، تمایل شدید آلمان-چک برای اولویت قابل شدن به سازمان امنیت و همکاری اروپا و مهمتر از همه طرحهای فرانسه برای تجدید حیات اتحادیه اروپای باختری، مورد حمایت و پشتیبانی سایر اعضا قرار نمی‌گرفت.^{۲۶} سومین دلیل، واقعیت ناگوار جنگ بود که در دهه ۱۹۹۰ در نقاط مختلف از جمله بالکان، کوزوو و غیره شعله ور می‌شد و برای ایجاد و حفظ صلح نیاز به نیرویی قدرتمند بود و تنها ناتو بود که توان انجام چنین عملیاتی را داشت. اگر چه ناتو از لحاظ قانونی فاقد مشروعیت لازم برای مداخله نظامی بود؛ چرا که بر اساس ماده ۵ پیمان، ناتو سازمانی دفاعی محسوب می‌شد. همچنین بسیاری از دولتهای عضو ناتو از جمله بریتانیا مخالف پذیرش چنین ماموریتهایی برای این سازمان بودند. اما حقیقت این بود که تنها ناتو می‌توانست این مسئولیت را بپذیرد. بنابراین، برای اینکه امکان عمل برای ناتو فراهم شود، به جای مفهوم «دفاع دسته جمعی» از مفهوم «امنیت دسته جمعی» استفاده شد.^{۲۷}

چهارمین دلیل، بازگشت غیر منتظره فرانسه به ناتو بود. دلایل فرانسه برای ورود به ناتو

عبارت بودند از: نخست، احتمال زیادی وجود داشت که ایالات متحده از ناتو خارج شود. «امری که در دوران جنگ سرد بسیار غیر محتمل می نمود.» دوم، اگر واقعاً ایالات متحده از ناتو خارج می شد، امنیت اروپا به شدت به مخاطره می افتاد. سوم، در دورانی که بحث مداخله نظامی در سطح گسترده ای مطرح شده بود، ماشین جنگی فرانسه نیازمند روابط نزدیک با ناتو بود تا ارتش این کشور بتواند کارکردهای جدید را جذب کند.^{۲۷} بنابه دلایل فوق، فرانسه در ۱۹۹۵ دوباره به شاخه نظامی ناتو ملحق شد.^{۲۸} آخرین دلیل در این رابطه به مسئله اروپای مرکزی و خاوری بر می گردد. کشورهای این منطقه پس از ۵۰ سال سیطره شوروی، اینک آزاد شده بودند. رهبران این کشورها معتقد بودند عضویت در اتحادیه اروپا در بلند مدت امکان پذیر است. در آن زمان دیدگاهی در اتحادیه حاکم بود که کشورهای این منطقه در دراز مدت می توانند به عضویت اتحادیه درآیند» در حالی که آنان می خواستند به سرعت آزادی و استقلال خود را تضمین کنند، بنابراین، خواهان عضویت سریع در ناتو بودند. به ویژه که در ناتو این دیدگاه آرمان گرایانه مطرح بود که تا اوایل ۱۹۹۴ بایستی این کشورها به عضویت ناتو درآیند. اما در طول یک دهه تنها سه کشور جمهوری چک، مجارستان و لهستان به عضویت ناتو درآمدند. با توجه به دلایل فوق، گسترش ناتو در طول دهه ۱۹۹۰ عامل اصلی موفقیت ناتو محسوب می شد.^{۲۹}

تلاش اروپا برای رهایی از سیطره

دلایل بسیاری برای شکست رهیافتهای جانشین ناتو در دهه ۱۹۹۰ ارایه گردیده است. همراه با مسایل و مباحث مطرح شده در پیمان ماستریخت (دسامبر ۱۹۹۱) پروژه سیاست خارجی و امنیتی مشترک نیز مطرح شد (مواد ۱۱ و ۱۲ پیمان) و قبل از آن نیز تحقیقات گسترده ای انجام شده بود تا تمام ابعاد قضیه روشن شود و تأسیس اتحادیه اروپا همراه با سیاست خارجی و امنیتی مشترک همراه گردد.^{۳۰} با این وجود، از همان ابتدا بریتانیا ساز مخالفت با سیاست خارجی و امنیتی مشترک سر داد. دولت انگلیس موضع خود در ارتباط با سیاست خارجی و امنیتی مشترک در کتاب سفید خود را به عنوان یک اصل اساسی

تعیین کرده بود: «۱۵ کشور تا حد ممکن با یک صدا سخن بگویند و به صورت مشترک عمل نمایند؛ البته در مواقعی که مصالح آنان با هم مشترک است. اما سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی هیچ موقع نمی تواند جایگزین سیاست خارجی ملی کشورهای عضو گردد. به ویژه جایی که مربوط به منافع و مصالح انگلیس باشد، ما روی آزادی عمل پافشاری خواهیم کرد. انگلیس تعهدی برای پابندی به تصمیمات دسته جمعی نخواهد داشت.»^{۳۱}

در فاصله سالهای ۱۹۹۴-۱۹۸۹ فرانسه یک سری پیشنهادهایی برای ایجاد نیروی نظامی برای اتحادیه اروپا با استفاده از اتحادیه اروپای باختری مطرح ساخت.^{۳۲} این کشور معتقد بود که می توان جایگزینی برای هژمونی ناتو یافت، بنابراین، سناریوهای جانشین را به طور منظم ارائه می داد. اما در دوره بلافاصله پس از جنگ سرد، واقعیت‌های سیاسی بسیار پیچیده بودند؛ چرا که رهبران انگلیس با پایان یافتن جنگ سرد تقویت وجه اروپاگرایی را به موازات احیاء روابط ویژه با آمریکا در دستور کار سیاست خارجی خود قرار دادند. خروج از انزواگرایی سیاسی-جغرافیایی، ایفای نقش فعال تر در همگرایی اروپا و بازدارندگی اهداف اصلی رهبران انگلیس به شمار می رفت.^{۳۳} تلاش فرانسه برای دادن نقش مرکزی به سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپایی در راستای اقدامات مستقل اروپا و مقاومت بریتانیا در برابر چنین مفهومی، ارتباط نزدیکی با بحث‌های امنیتی اوایل دهه ۱۹۹۰ داشت. در واقع، توسعه موفقیت آمیز سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپایی در دوره ۲۰۰۰-۱۹۹۸ ناشی از مذاکرات و چانه زنی‌های دولتهای عمده اروپایی در اوایل دهه ۱۹۹۰ بود. بنابراین، فهم این مسئله مهم است که چرا پروژه سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپایی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ ناکام مانده بود، تنها چند سال بعد توانست عنوان طرح موفق را به خود بگیرد؟ در واقع، آلمان ضمن تاکید بر نقش پیمان آتلانتیک شمالی و حضور امنیتی آمریکا در اروپا، همگرایی بیشتر اتحادیه اروپای باختری با اتحادیه اروپا و ادغام این دو را ضروری می دانست. انگلستان بر حضور و نقش ناتو و آمریکا در ساختار امنیتی اروپا و فعالیت اتحادیه اروپای باختری در راستای سیاست‌های ناتو اصرار می ورزید. فرانسه نیز بر دستیابی به یک هویت دفاعی اروپایی تاکید داشته و در تلاش برای تبدیل اتحادیه اروپای باختری به ساختار اصلی

دفاع اروپا و از طرفی تعریف جدیدی از تقسیم مسئولیتها در ناتو بین اروپا و آمریکا بود.^{۳۴} تردیدی نیست که تلاشهای فرانسه در تحرک بخشیدن به بحث دفاع در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ ناشی از حمایت سیاستمداران و نظامیان این کشور برای تضمین آزادی عمل اروپا در عرصه امنیتی و حتی دفاعی می‌شد.^{۳۵} با این همه، در فرانسه تفکر فوق به طور رسمی و اعلامی مطرح نبود.

در دهه ۱۹۸۰ فرانسوا میتران رییس جمهور فرانسه بود. او هم‌زمان دو سیاست را تعقیب می‌کرد. از یک سو از سیاست همکاری دفاعی اروپایی به شدت حمایت می‌کرد و هم‌زمان تلاشهای خود را بر گسترش روابط با ناتو بنیان نهاده بود. زمانی که جنگ سرد به پایان رسید، در اروپا و آمریکا این بحث مطرح شد که «باختر» (شامل آمریکا و اروپا) بایستی استراتژی خود را مشخص کند. نتیجه این بود که ناتو به جای اینکه از میان برود، کارکردهای تازه‌ای پیدا کند و نقش پلیس جهانی را برعهده گیرد. همچنین با توجه به نقش جدید ناتو، دیگر کشورهای اروپایی نیازی به بودجه‌های نظامی بالا نداشتند.^{۳۶} البته شکی نیست که در تمام این بحثها فرانسه همچنان بر سیستم دفاع مستقل اروپایی تاکید داشت. با این همه، به سختی می‌توان سیاست فرانسه را در قبال مباحث اروپایی در این دوره با شفافیت لازم ترسیم کرد. بخشی به این خاطر که دیدگاههای متفاوتی نسبت به مباحث دفاعی در دولت فرانسه وجود داشت و بخشی نیز به شخصیت دو پهلوی میتران بر می‌گردد؛ چرا که او هرگز سیاست رسمی خود را اعلام نمی‌کرد و می‌کوشید هم‌زمان رهیافتهای متفاوت را پیش روی خود داشته باشد. البته باید در نظر داشت که سیاست خارجی و امنیتی تئوریک با واقعیات مربوط به قدرت تفاوت اساسی دارد، امروزه با توجه به سیاست اعلامی فرانسه می‌توان دیدگاههای غالب در این کشور را به صورت زیر توضیح داد.^{۳۷}

دیدگاه نخست، معتقد است که شرایط تاریخی جدید باعث تعادل جدیدی در روابط فراتلانتیکی می‌شود. در واقع طی دوران جنگ سرد فرانسه همواره خواهان چنین روابط فراتلانتیکی بوده و اینک شرایط جدید آن را فراهم آورده است؛ دیدگاه دوم معتقد است که اتحادیه آتلانتیک می‌تواند موجودیتش را ادامه دهد ولی بایستی تغییرات عمده‌ای در

ساختارش صورت داد و کارکردهایش را به دو بخش تقسیم کرد. بخش نخست مربوط به ایفاء مسئولیت دفاع دسته جمعی (براساس ماده ۵ پیمان) و بخش دوم، کارکردهای سیاسی و هر نوع نقشی در رابطه با امنیت دسته جمعی. در این خصوص بایستی بخش دوم کارکردهایش را به اتحادیه اروپا واگذار کند؛ دیدگاه سوم معتقد است که اتحادیه اروپا بایستی امنیتش را بر عهده گیرد و احتمالاً این نقش را اتحادیه اروپای باختری می تواند در اتحادیه ایفاء کند. دبیرکل اتحادیه اروپای باختری طی کنفرانسی که در انستیتوی سلطنتی روابط بین الملل بروکسل تحت عنوان «افسانه و امنیت» برگزار شد (مارس ۱۹۹۵) گفت: «با این حال، یک چیز کاملاً روشن است و آن اینکه، اتحادیه اروپا ارگان اصلی تصمیم گیری برای مجموعه کامل مسایل تأثیرگذار در اروپا بوده و خواهد بود. در پی مسایل فوق، مسایل مربوط به سیاست خارجی و امنیتی را مشاهده کنید که تأثیر مستقیم بر روی اتحادیه اروپای باختری دارد. بنابراین، لازم است که با دقت و تعامل کافی، ابزارهای تبدیل اتحادیه اروپای باختری به عنوان عنصر موثر مورد نیاز اتحادیه اروپا را مورد بررسی قرار داد.»^{۳۸} دیدگاه چهارمی نیز وجود دارد که ساختار سیاسی باختر زمین نظیر سازمان امنیت و همکاری اروپا و یا اتحادیه اروپا بایستی نقش ناتو و ایالات متحده را در کشورهای اروپای خاوری و مرکزی بر عهده گیرند. در نهایت، دیدگاه پنجم معتقد است که با پایان جنگ سرد تهدیدات امنیتی اروپا از میان نرفته است و در این رابطه مفهوم «صلح تقسیم شده» معنا پیدا می کند و لذا بایستی بودجه نظامی در سطح پیش از پایان جنگ سرد حفظ شود.

در روز ۱۹ آوریل ۱۹۹۰ می شد ترکیبی از تمام دیدگاههای فوق را به عنوان راهنمای سیاست خارجی فرانسه مشاهده کرد. در اوایل صبح فرانسوا میتران و هلموت کهل نامه واحدی را به ریاست دوره ای اتحادیه اروپا (ریاست ایرلند) ارسال کردند و از دولتهای عضو دعوت کردند تا در یک کنفرانس بین دولی برای تصمیم گیری درباره سیاست خارجی و امنیتی مشترک گردآیند. این نامه نه تنها نشان از بهبود دوباره روابط آلمان-فرانسه بود،^{۳۹} بلکه نشان دهنده نخستین حرکت اعلامی و رسمی توسعه سیاست خارجی و امنیتی مستقل نیز بود. در اواخر صبح همان روز، میتران به کیلارگو، در فلوریدا رفت تا با بوش (پدر) در باره

آینده اتحادیه آتلانتیک گفت و گو کند. گفت و گوهای کیلار گوین فرانس و آمریکا تضاد دیدگاههای دو کشور در زمینه مباحث دفاعی و امنیتی اروپا را آشکار کرد، تضادهایی که در پاره ای زمینه ها تا به امروز ادامه پیدا کرده است. طبق دیدگاه ایالات متحده، نخستین هدف راهبردی عبارت از تعریف نقش تازه ای برای ناتو- که در برگیرنده گفت و گوهای ساختاری با اعضای سابق پیمان ورشو باشد- بود و نیز تعریف آنچه که بعدها «کارکرد پیتربورگ» (درباره امنیت دسته جمعی) در اروپا نامیده شد. از طرف دیگر، فرانسه معتقد بود که هر چند ناتو به عنوان سازمان دفاعی در قالب ماده ۵ پیمان باقی می ماند، اما هدف فوری راهبردی بایستی تامین ثبات در اروپای مرکزی و خاوری باشد و در این رابطه بایستی «هویت امنیتی و دفاعی اروپایی» با هدف مدیریت بحران و نیز ارایه کارکردهای امنیت دسته جمعی توسعه یابد. بنابراین، فرانسه معتقد بود که اروپا بایستی پاسخگوی مسایل امنیتی شود. متون منتشر شده گفت و گوهای کلارگو نشان می دهد که بوش و میتران نگرش همسانی نسبت به مسایل داشتند، با این حال هر دو آنها بیان کننده دیدگاههای کشورهایشان در طول ۵۰ سال گذشته بودند.^{۴۰} در آن زمان بوش در عین حالی که خواهان گفت و گوهای شفاف میان جامعه اروپا و ایالات متحده بود و می کوشید تا از طریق کمیسیون امنیت و همکاری اروپا به بازسازی اروپا بپردازد، در همان حال سخت نگران آینده ناتو بود. همان طور، میتران در عین حالی که به طرز اغراق آمیزی به تعریف و تمجید از اتحادیه آتلانتیک می پرداخت^{۴۱} و حتی برای عضویت کامل آلمان متحده شده در ناتو تلاشهای زیادی انجام می داد، در همان حال به دنبال نقش تازه ای برای اروپاییان در اروپای مرکزی و خاوری بود. او این تلاشها را هم در کمیسیون امنیت و همکاری اروپا و هم در طرح اخیرش برای یک «کنفدراسیون اروپایی» دنبال می کرده است^{۴۲} بنابراین به دنبال نقش سیاسی برای اتحادیه اروپا بود. ایالات متحده می خواست تا ناتو در کنار کارکرد نظامی اش، کارکرد سیاسی نیز پیدا کند و بر اساس واقعتهای تازه، کارکردهای امنیتی دسته جمعی پیدا کرده و به سرعت ساختار نیروهای نظامی اش را تغییر دهد تا پاسخگوی وضعیت جدید باشد، فرانسه خواهان حفظ ساختار دفاع دسته جمعی ناتو بود و می خواست تا با تغییر ماهیت سیاستهای اروپایی جامعه اروپا بتواند مسئولیت اصلی را برعهده

گیرد و در این راه همکاری نزدیکتری را با روسیه داشته باشد. در رابطه با تغییر ساختار ناتو، فرانسه معتقد بود که بایستی منتظر نتایج گفت و گوهای سیاسی میان دو طرف آتلانتیک بود؛ چرا که نتیجه این گفت و گوها می تواند موازنه راهبردی جدیدی را رقم زند. میتران در بازگشت از کلارگو متقاعد شده بود که بوش موافق برنامه او برای ملاقات سران ناتو در پایان سال است.

در واقع طی این دوره سیاست فرانسه دچار تناقض بود، در دوران جنگ سرد فرانسه نقش انتقادی نسبت به ناتو داشت و همچنین قدرت چانه زنی اش بالا بود، در حالی که در دوره پس از جنگ سرد فرانسه احساس می کرد که آزادی عمل کمتری دارد و نمی تواند تأثیر زیادی بر واشنگتن و پنتاگون بگذارد.^{۴۳} از دید فرانسه، به نظر می رسید که دورهی یافت کلی مطرح شده در کلارگو کاملاً ناقص هستند و طرحهای ایالات متحده برای ناتو کاملاً بی معنی است. ژیه اندرانی به این نگرانی فرانسه اشاره دارد: «چرا ناتو راغب به همکاری با بلوک شرق سابق است، در حالی که این امر کارکرد اصلی کمیسیون امنیت و همکاری اروپا است پس چرا ناتو می کوشد به این سازمان آسیب وارد کند؟ آیا به این خاطر صورت نمی گیرد که کشورهای اروپای مرکزی را تشویق به درخواست عضویت در ناتو کند؟ و نیز روسیه را وادار به این توهم کند که ناتو در حال از دست دادن موقعیت به عنوان یک نیروی نظامی آتلانتیک است.»^{۴۴} فرانسویان که به طور کلی از تجدید حیات ناتو نگران بودند، درست چند هفته پس از گفت و گوهای کلارگو با روشن شدن موضوعات زیر نگرانیهایشان شدیدتر نیز شد:

نخست- ملاقات بزرگ سران ناتو که هر دو رییس جمهور اعلام کرده بودند و هدفش انجام بحث و گفت و گو برای تعیین اهداف سیاسی و دیپلماتیک دراز مدت بود، حال آنکه این ملاقات به سرعت در ژوییه (در لندن) انجام شد و در آن برنامه تغییر اهداف نظامی کوتاه مدت با هدف اطمینان دادن به روسیه گنجانده شده بود.

دوم- تحول نظامی در ماهیت نیروی واکنش سریع که هم باعث تقویت ساختار فرماندهی ناتو می شد (حال آنکه پاریس بسیار مایل به چالش طلبیده شدن این بخش از ناتو بود) و هم پیشنهاد نوعی حرکت پیش دستانه ناتو (برخلاف ماده ۵ پیمان) برای مدیریت بحران

بود که فرانسه امیدوار بود این کارکرد به جامعه اروپا انتقال یابد. در همان سال گفت وگوهای کلارگو، بحران دوم خلیج فارس رخ داد و نشان داد که فرانسه (و اروپا) در موقعیتی نیستند که نقش بزرگتری را در مدیریت بحران منطقه ای و یا امنیت دسته جمعی قاره ای ایفا کنند. بررسی این جنگ نشان داد که فرانسه در طول بحران خلیج فارس دو رویکرد پیش رو داشت: نخست، اقدام به صف بندی بر پایه اهداف سیاسی-راهبردی آمریکایی. (با توجه به هزینه ای که فرانسه با این اقدام در برابر سیاست عربی اش می بایستی می پرداخت.) دوم، تلاش برای دیپلماسی مستقل که ناکارآمد بود.^{۴۵} فرانسه در نهایت راهکار نخست را برگزید و به ویژه در عرصه نظامی، با عضویتش در فرماندهی نیروهای چند ملیتی به رهبری یک ژنرال آمریکایی تجربه تلخ و تحقیر آمیزی را پشت سر گذاشت. در واقع، در صحرای عربستان بود که هر نوع تصور و پنداری درباره توانایی فرانسه و اروپا در تامین امنیت دسته جمعی قاره از میان رفت.

هنگامی که در آوریل ۱۹۹۱ وزارت دفاع فرانسه «برنامه رفتن به جنگ» را برای بازنگری در درسهای آموخته شده جنگ دوم خلیج فارس اعلام کرد، عده ای به این نتیجه رسیدند که میتران (همان طور که در آخرین سخنرانی اش اعلام کرد) می خواهد فرانسه به طور کامل به ساختار نظامی ناتو بازگردد. سپس وی اعلام کرد که فرانسه دین تاریخی عظیمی به متحد بزرگ آمریکایی اش دارد و بسیاری این اظهار نظر را تاییدی بر دیدگاه فوق دانستند. این اعلام به نوعی باعث دور شدن از سنت گلیسم بود و تلاشهای یک دهه ای میتران جهت ایجاد تعادل میان ناتو و اروپا را از میان می برد و سیاست فرانسه برای مدت پنج سال تحت تأثیر درسهای راهبردی جنگ خلیج فارس قرار می گرفت.

در سالهای پس از جنگ خلیج فارس، اروپاییان گاهی متمایل به ایجاد ارتش اروپایی می شدند و گاهی نیز بر وفاداری نسبت به پیمان اصرار می ورزیدند و همه این تناقضها به واسطه رشد هرج و مرج در بالکان بود و اینکه اروپاییان نمی توانستند به تنهایی ثبات را در این منطقه برقرار سازند. البته به دنبال پیمان ماستریخت، اتحادیه اروپا در راستای ایجاد ساختارهای اولیه مورد نیاز برای گسترش سیاست خارجی و امنیتی مشترک تلاش می کرد، اما روشن بود که این اقدامات بسیار محدود و ابتدایی بود. در آوریل ۱۹۹۱ ژاک دلورز در

مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی به این نکته کلیدی اشاره کرد که نوعی دوگانگی در اتحادیه اروپای باختری وجود دارد؛ زیرا از یک طرف به دنبال ایجاد پلی میان اروپا و آمریکا است و از سوی دیگر به دنبال نیروی دفاعی برای اتحادیه اروپا است.^{۴۶}

در این رابطه به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد: شروع فعالیت نیروی مشترک آلمان - فرانسه در ۱۹۹۱ ابهاماتی در خود داشت. ارتش واحد اروپایی عنوان هسته مرکزی ارتش اروپایی را با خود داشت. با این همه، در دسامبر ۱۹۹۲ تصمیم گرفته شد که تحت نظارت فرماندهی ناتو در ماموریت‌های مربوط به ماده ۵ پیمان عمل کند. همچنین سالها پس فرانسه اصرار داشت که اتحادیه اروپای باختری بایستی نیروی دریایی جداگانه‌ای به دریای آدریاتیک برای گشت زنی در کنار نیروهای ناتو بفرستد. در واقع، این عمل بیشتر یک اقدام سمبلیک سیاسی بود؛ چرا که اتحادیه اروپای باختری تجربه لازم برای فعالیت مناسب را نداشت. با وجودی که در دراز مدت می‌توانست تجارب زیادی را برای فعالیت بهتر کسب کند. در «کاغذ سفید دفاعی» ۱۹۹۴، فرانسه از قبل دفاع ملی را در چارچوب اتحادیه مطرح کرده بود، هر چند که در این متن نیز اشاره فراوانی به ناتو شده بود. در ۱۹۹۵ ایجاد (نیروی نظامی اروپا) منطقی همانند «پروژه بارسلون» داشت^{۴۷} و در زمینه‌های همکاری هسته‌ای و نیروی هوایی با بریتانیا امکان ابتکارهای دوجانبه را فراهم می‌کرد و به طور سمبلیک (و نه واقعی) فرانسه را در مرکز ابتکارهای دفاعی اروپایی قرار می‌داد. بنابراین، در پاسخ به این پرسش که چرا راهکار امنیتی جایگزین اروپایی در عمل شکست خورد؟ بایستی به پرسش دیگری پاسخ داد: راهکار امنیتی جایگزین اروپایی چیست؟ البته چنین راهکاری در این سالها (۹۳-۱۹۸۹) کاملاً استثنا بود. تئوریه‌ها و ایده‌های زیادی در این زمینه وجود داشت. بسیاری از آنان جالب بودند و به طور کلی شمار زیادی نیز غیر واقعی بودند.

دولتمردان و رهبران سیاسی به سختی می‌توانستند خود را با سرعت حوادث هماهنگ کنند و تلاش می‌کردند تا تدابیری برای هدایت این حوادث بیندیشند. هیچ کس طرحی تحت کنترل درآوردن حوادث نداشت. البته بایستی توجه داشت که در این سالها فرانسه برای توسعه ساختارهای اروپایی با همکاری سیاسی آلمان در اتحادیه اروپا، تلاشهای

فوق العاده ای انجام می داد. حاصل این تلاشها در نهایت، موفقیت بسیار بالای پروژه وحدت اقتصادی و پولی بود، در حالی که در عرصه نظامی مفاهیم دفاعی فرانسه و آلمان به سختی می توانست الگویی برای ارتش اروپایی باشد. بنابراین، این عبارت که «فرانسه می کوشد تا ساختارهای امنیتی خالص اروپایی در رقابت با ناتو به وجود آورد»^{۴۸}، بیشتر در عرصه مفاهیم انتزاعی و تئوریک قابل بررسی بود. واقعیت این بود که هیچ تلاش زمان بندی شده ای در این زمینه وجود نداشت. در این دوره، به طور کلی ناتو و ایالات متحده در ارایه شکل‌های جدیدی از «مسئولیت مشارکتی» اروپاییان با حرکت‌های غیر دوستانه متحدانشان روبه رو نمی شدند. در حالی که ریاست جمهوری ایالات متحده مایل به همکاری راهبردی بیشتر کشورش در سیاست دفاعی ناتو بود، کنگره همواره خواهان کاهش هزینه‌ها و تنظیم بودجه‌ای دقیق در این عرصه بود.^{۴۹} موفقیت دولتمردان واشنگتن در جایگزین کردن به موقع دو سیاست فوق (کنگره و ریاست جمهوری) حامل دو پیام برای اروپاییان بود: نخست - هر نوع تلاشی برای متزلزل کردن و یا تغییر دادن ناتو و یا جایگزین کردن ساختار دفاعی دیگری به جای آن، با مخالفت شدید ایالات متحده روبه رو خواهد شد. دوم - تشویق اروپاییان به ایجاد ساختارهای خاص اروپایی در چارچوب اتحادیه.^{۵۰} طرح تقویت قطب اروپایی (با توجه به سیاست داخلی ایالات متحده) با شروع دوباره بحث‌هایی درباره مسئولیت مشارکتی اروپاییان مورد توجه واقع شد. شروع جنگ بوسنی باعث شد تا تنش و اختلاف بر سر مباحث دفاعی در داخل اتحادیه آتلانتیک تشدید گردد. در عمل معلوم شد که به طور کلی اروپاییان آمادگی لازم برای اقدام در بوسنی را ندارند. در واقع، آنان از ارایه دیدگاه‌های خود در بوسنی خودداری می کردند و در انتظار اقدامات ایالات متحده در گام‌های اولیه بودند.

کشورهای اروپایی اینک برخلاف خوش بینیه‌های ابتدای دهه ۱۹۹۰ در زمینه پاسخگویی به ضرورت‌های امنیتی موجود و تعریف و تنظیم سیاست‌های دفاعی خود، از نظرات مشابهی پیروی نکرده و دچار تشتت و چند دستگی بودند. نبود شرایط مساعد برای تکوین یک سیستم دفاعی اروپایی، اختلافات ریشه‌ای قدرتهای نظامی و سیاسی اروپا در این زمینه، عدم وجود آمادگی لازم نزد اروپاییان برای واگذاری بخشی از حاکمیت ملی خود به یک نهاد

فراملیتی اروپایی در امور دفاعی، ابهام چشم انداز سیاسی قاره اروپا و خلاء امنیتی موجود در روسیه و اروپای خاوری، هزینه نظامی سنگین شرکت مستقیم اروپا در دفاع از امنیت قاره و برتری و نفوذ مطلق آمریکا در حوزه آتلانتیک شمالی و قطب بندیهای جهانی از دلایل دیگری رغبتی بسیاری از اروپاییان به کمرنگ تر شدن تعهدات امنیتی واشنگتن در اروپا می شد.^{۵۱}

همین ناکامی اتحادیه در حل و فصل بحران بوسنی، کشورهای عضو اتحادیه را وادار ساخت تا ضرورت ایجاد هماهنگی در سیاست خارجی اتحادیه را بیش از پیش مد نظر قرار دهند؛ چرا که با مداخله آمریکا در بخشی از خاک اروپا، اعتبار و قدرت سیاسی اتحادیه کاملاً خدشه دار گردید.^{۵۲} از طرف دیگر، دولت بوش مایل نبود که جمهوری روسیه را که حامی قدیمی صرب ها به شمار می آمد، از خود برنجانند. همچنین بالکان را یک مشکل اروپایی به شمار می آورد و نیز نگران بود که دخالت آمریکا در این منطقه، یک باتلاق ویتنام گونه دیگری برای آمریکا باشد.^{۵۳} به واسطه تعهد واقعی نیروهای آمریکایی مستقر در بوسنی، دولت کلینتون در فاصله سالهای ۹۷-۱۹۹۵ بر سر مسئولیت مشارکتی اروپاییان با کنگره درگیر شد و این درگیری زمانی شدت پیدا کرد که در سال ۱۹۹۸ بحث هزینه گسترش ناتو مطرح گردید.^{۵۴} این دو عامل (یعنی عدم کفایت نظامی اروپایی و نگرانیهای بودجه ایالات متحده) باعث طرح عمیق این مسئله شد که آیا ایالات متحده باید خود را درگیر مباحث مالی مربوط به اتحادیه کند یا نه؟ علاوه بر این، مناقشه بر سر مسئله بوسنی میان دولت تونی بلر و دولت کلینتون به حدی تشدید شد که بلر متقاعد گردید که بایستی به دنبال «راه حل اروپایی» باشد.^{۵۵} در واقع، دو موضوع فوق باعث شد تا نشست سنت - مارلو و پروژه سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی شکل بگیرد. بنابراین، در اوایل دهه ۱۹۹۰ هیچ چیز برای هیچ کس روشن نبود و حتی سیاستمدارترین افراد نیز دید درستی از آینده نداشتند. حوزه فعالیت ژئوپلیتیکی اروپا - آتلانتیک مبهم بود. تاریخ با سرعت زیادی در حال تغییر و تحول بود و حوادث به سرعت اتفاق می افتاد. تجزیه و تحلیل علمی از وقایع و نیز تعریف اهداف با وقوع حوادث جدید دچار مشکل می شد. تقریباً از اواسط دهه ۱۹۹۵ بود که به تدریج خطوط اصلی سیاستها برای بازیگران سیاسی روشن شد.

تحول در سیاست امنیتی و دفاعی اروپایی

طی نشست شورای آتلانتیک شمالی در ژانویه ۱۹۹۴، طرح هویت امنیتی و دفاعی اروپایی به طور غیر رسمی به وجود آمد. در واقع، این طرح به عنوان موافقت نامه تکنیکی - نظامی بود که اروپاییان را وادار می کرد تا مسئولیت مشارکتی بیشتری در مأموریت‌های امنیتی بر عهده گیرند و در عرصه‌هایی که دولتهای عضو ناتوان بودند، از امکانات و تواناییهای این سازمان بهره گیرند.^{۵۶} در واقع، قبل از هویت امنیتی و دفاعی اروپایی این فرض وجود داشت که سازمان ناتو بخشی از دولت ایالات متحده (به عنوان بزرگترین عضو ناتو) است. اما با ایجاد هویت امنیتی و دفاعی اروپایی، اتحادیه اروپا نقش امنیتی بزرگ تری را بر عهده می گرفت. هر چند که استروب تالبوت، معاون وزیر خارجه دولت قبلی آمریکا در اواخر سال ۱۹۹۹ در لندن به صراحت اعلام داشت: «مایل نیستیم هویت امنیتی و دفاعی مشترک اروپایی در قالب ناتو شکل گرفته و سرانجام به رقیبی برای آن تبدیل شود.»^{۵۷} سرانجام اینکه، پیغام سیاسی هویت امنیتی و دفاعی اروپایی که نقش امنیتی بزرگ تری را برای اروپاییان فراهم می کرد، نسبت به موافقت نامه‌های تکنیکی - نظامی برای دسترسی به امکانات ناتو و ایالات متحده اهمیت بیشتری داشت، چرا که چراغ سبز ناتو به هویت امنیتی و دفاعی اروپایی باعث شروع روند سیاسی می شد که در نهایت، منجر به نشست سنت مارلو و کلونگو، هلسینکی و سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپایی می شد.

در این روند چند عامل مهم هستند. در اواسط دهه ۱۹۹۰ بریتانیا و فرانسه به خاطر تجارب مشترکشان در بوسنی به تدریج به نتایج مشابهی درباره آینده روابط امنیتی میان ایالات متحده و اروپا رسیدند.^{۵۸} هر دو کاملاً آگاه بودند که نظر آمریکا نسبت به امنیت اروپایی به تدریج تغییر می کند. هر دو کشور از نتایج بی ثباتیهای کنگره هراس داشتند؛ چرا که این احتمال وجود داشت که کنگره ایالات متحده را به انزوا گرایی سوق دهد و یا بحث دوباره برای دادن مسئولیت مشارکتی بیشتر جهت تعدیل هزینه‌ها را مطرح سازد. عوامل فوق باعث گردید تا روابط دو کشور به سرعت بهبود یابد. در این رابطه می توان به بحث آزمایشهای اتمی فرانسه و مواضع بریتانیا (جان میجر) اشاره کرد که در پاسخ به پرسش یک خبرنگار گفت:

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

«علت حمایت بریتانیا از آزمایشهای اتمی فرانسه ضرورت این آزمایشها توسط فرانسه بوده است که توسط مشاوران علمی آقای شیراک پیشنهاد شده بود و پشتیبانی بریتانیا نیز در این رابطه بوده است.» شیراک نیز ابراز داشت: «دو کشور ما از نظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جغرافیایی بسیار به یکدیگر نزدیک هستند. بنابراین، به روشنی می‌توانیم ببینیم که در آینده نزدیک موقعیتی پیش نخواهد آمد که دو کشور فرانسه و بریتانیا در کنار یکدیگر نباشند و من مطمئنم ما در کنار یکدیگر خواهیم بود.»^{۵۹}

فرانسه به خاطر یک سری دلایل عملی تفکر سیاسی - نظامی به سوی همکاری بیشتر با ناتو سوق داده می‌شد. الزامات مربوط به عملکردهای مشترک در زمینه رویه‌های فرماندهی و کنترل و این تلقی که ایالات متحده بایستی متعهد به اروپا باشد را از این دلایل می‌توان استنباط کرد. دولتمردان بریتانیایی تاکید داشتند که هدف بریتانیا بایستی ورود دوباره فرانسه به ناتو باشد. بنابراین، باید این کشور نقش میانجی را میان واشنگتن و پاریس بازی کند. قدرت فزاینده و نقش بی‌بدیل آلمان در تعیین سرنوشت اتحادیه اروپا، اسباب نزدیکی بیشتر پاریس - لندن را فراهم آورد. برای فرانسویان، این همکاری جدید تضمینی در مقابل اقتدار آلمان بود و برای انگلیسی‌ها راهی برای خروج از انزوای اروپایی خود در اتحادیه و دخالت و حضور بیشتر در تعیین سرنوشت و آینده قاره قدیم بود.^{۶۰} اگرچه از زمان به قدرت رسیدن فرانسوا میتران در ۱۹۸۱، فرانسه موقعیت خود را در ناتو تقویت کرده بود، اما تا آن موقع این تقویت بیشتر حالت ظاهری و سمبلیک داشت.

به هر حال پس از پایان جنگ سرد الزامات همکاریهای عملی با اتحادیه در بحرانهای منطقه‌ای و حوادث خشونت‌بار باعث گردید تا فرانسه در رهیافتش تجدید نظر اساسی به عمل آورد. فرانسه تظاهر می‌کرد که تمایلی جهت بازگشت به ساختار نظامی ناتو ندارد، با این همه در دسامبر ۱۹۹۵ این کشور موضوع تجدید ساختار رادیکالی اتحادیه را مطرح ساخت. در چنین زمینه‌ای بریتانیا نقش واسطه میان واشنگتن و پاریس را ایفا کرد. این میانجی‌گری برای بریتانیا هم مهم بود و هم منافی در بر داشت.^{۶۱} طی نشست وزیران ناتو در برلین به سال ۱۹۹۶، که نوعی بازگشت به نکات اصلی هویت دفاعی و امنیتی اروپایی بود؛ تلاشهای

بریتانیا نتیجه داد: در برلین دو توافق صورت گرفت؛ نخست اینکه، ایالات متحده متعهد شد که از توانایی نظامی اروپایی حمایت واقعی به عمل آورد، در این رابطه مفهوم نیروهای کاری مشترک و سایر مفاهیم مطرح شد؛ دوم، فرانسه متعهد شد به طور کامل به این اتحادیه تجدید ساختار شده بپیوندد.^{۶۲} در تئوری (و نه در عمل) ملاقات برلین از لحاظ سیاسی دستاوردهای قابل توجهی داشت. اما در همان ابتدای کار چند موضوع مطرح گردید. نخست، اختلاف نظر شدید ژاک شیراک و بیل کلینتون در رابطه با فرمانده نیروهای جنوبی ناتو.^{۶۳} دوم، رشد نارضایتی بریتانیا به خاطر کنفرانس بین دولی که در نهایت، منجر به معاهده آمستردام شد و طی آن روند ادغام اتحادیه اروپای باختری در اتحادیه اروپا تشدید گردید.^{۶۴} در این زمان با وجود آگاهی عمومی از مشکلات امنیتی بریتانیا، این مباحث قربانی سیاستهای داخلی حزب محافظه کار شده بود.^{۶۵} در این زمان بریتانیا پیشنهاد مشارکت داوطلبانه ارایه داد که با مخالفت شدید اروپاییان روبه رو شد. ژاک سنتر، رییس کمیسیون اروپایی، با رد پیشنهاد انگلیس در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «در اتحادیه نه حرف از بستن دروازه اتحادیه به روی برخی از کشورها و نه صحبت از شرکت در همکاریهای اتحادیه به صورت دل بخواهی است.» وی بر ایده های گریز از مرکز منتشر شده از سوی بریتانیا که به قصد کند نمودن سرعت وحدت اروپا و غلبه بر مخالفان داخلی روند وحدت اروپا ارایه گشته، خط بطلان کشید.^{۶۶} سوم، تمایل شدید در ایالات متحده و همچنین در اروپای مرکزی و خاوری برای گسترش ناتو که این در تضاد با اعطاء مسئولیت بیشتر در عرصه امنیتی به اتحادیه اروپا بود و هژمونی آمریکا را در سراسر قاره گسترش می داد.^{۶۷} تنها یک سال پس از ملاقات وزیران ناتو در برلین و در ملاقات شورا در آمستردام (ژوئن ۱۹۹۷) تونی بلر پیشنهاد ادغام اتحادیه اروپای باختری در اتحادیه اروپا را وتو کرد و عده زیادی از صاحب نظران به این نتیجه رسیدند که ستاره اقبال هویت امنیتی و دفاعی اروپایی رو به افول است.^{۶۸} اما شکل جدیدی از حوادث سیاسی در شرف تکوین بود.

در بالکان ابتدا آلبانی و سپس کوزوو وسیله ای شدند تا کشورهای اسلونی، کرواسی و بوسنی بتوانند بحرانی را میان صرب تحت رهبری میلیشووویچ و غرب به وجود آورند. تفسیرهای متفاوت از بحران و به ویژه روشهای متفاوت مقابله با آن که نشان از اختلاف در

نحوه پاسخگویی به بحران بود، میان ایالات متحده و کشورهای عمده اتحادیه اروپا بروز کرد و به رهبران سیاسی اروپا امکان داد تا دوباره به نحوه روابط اتحادیه و ایالات متحده بیندیشند. این بحران بیش از همه در لندن عواقب و پیامدهای خود را نشان داد. تونی بلر که نگران پذیرفتن نقش اروپایی برای بریتانیا بود، به این حقیقت توجه داشت که کلینتون ناتوان در اقدام بود و اروپاییان درگیر مباحث مختلف و مناقشه برانگیز با یکدیگر شده بودند. وضعیت اتحادیه آتلانتیک به طور کاملاً جدی به خطر افتاده بود.^{۶۹} در نهایت، روند تاریخی و سیاسی در بریتانیا با هم هماهنگ شدند و تونی بلر تصمیمی سرنوشت ساز در تاریخ بریتانیا گرفت و سیاست دفاع اروپایی را در رأس سیاستهای خود قرار داد. در ژوئیه ۱۹۹۸ دولت بریتانیا برنامه «تجدید نظر در دفاع راهبردی» این کشور را اعلام کرد. در این طرح برای نخستین بار از عبارت «نقش حیاتی» سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی استفاده شده بود. در اکتبر همان سال و در ملاقات غیر رسمی اعضای اتحادیه اروپا (در اتریش)، نخست وزیر بریتانیا نشان داد که اگر شرایط فراهم شود، کشورش مخالفتی با توسعه سیاست دفاعی اتحادیه اروپا ندارد.^{۷۰} در ۴ دسامبر ۱۹۹۸ و در نشست سنت مارلو بریتانیا از «آزادی عمل سیاسی» و صلاحیت نظامی اتحادیه اروپا حمایت کرد. روند سیاسی آزاد شده به واسطه نشست اتریش و سنت مارلو به مراتب انقلابی تر از چیزی بود که قبلاً در قالب هویت دفاعی و امنیتی اروپایی مطرح شده بود. در حقیقت، بریتانیا از زمستان ۱۹۹۸ به بعد آماده تأیید پروژه صلاحیت دفاع اروپایی در چشم انداز سیاسی اتحادیه اروپا بود و این تغییر گرایش بریتانیا «انقلابی در امور نظامی» محسوب می شد.^{۷۱} اینک پروژه قطب اروپایی اهمیت به مراتب بیشتری نسبت به بخش تکنیکی - نظامی آن پیدا می کرد. بخشی که اجازه می داد تا اروپاییان در مواقع لزوم و در مأموریت‌های تحت نظارت شورای آتلانتیک شمالی از امکانات ناتو استفاده کنند. در بطن پروژه سنت مارلو آزادی عمل اتحادیه اروپا مستتر است که هم شامل ابعاد سازمانی (نهاد تصمیم گیری) و هم نظامی (ساختارهای ارتشی) می شود و همواره این گونه حرکتها در درون اتحادیه آتلانتیک شمالی - و به ویژه از دید ایالات متحده - نوعی زنگ خطر برای ناتو دانسته می شود.^{۷۲} در شورای اروپایی کلن (ژوئن ۱۹۹۹) اتحادیه اروپا چارچوب سازمانی لازم برای

پرداختن به تصمیم‌گیریه‌های سیاسی معطوف به مباحث امنیتی و دفاعی را به وجود آورد و در شورای هلسینکی (دسامبر ۱۹۹۹) هدف مورد نظر اتحادیه را اعلام کرد.

تحت این شرایط کسانی که به تحقیق در زمینه اروپا می‌پرداختند، نمی‌توانستند شرایط جدید را درک کنند. این در حالی بود که بیشتر روزنامه‌نگاران تا اواسط سال ۲۰۰۰ برای توضیح «قطب اروپایی» از هر دو اصطلاح به جای همدیگر استفاده می‌کردند و این اقدامی کاملاً گمراه‌کننده بود. هویت دفاعی و امنیتی اروپایی پروژه ناتو محسوب می‌شد، حال آنکه سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی عنوان پروژه اتحادیه اروپا را یدک می‌کشید. در ناتو این دیدگاه وجود داشت که نبایستی سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی جایگزین و یا بر هویت دفاعی و امنیتی اروپایی سیطره پیدا کند.^{۷۳} در آن زمان هیچ کس مایل نبود که این دو طرح جدا از یکدیگر توسعه پیدا کنند. بنابراین، این دیدگاه وجود داشت که سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی از لحاظ نظامی در ارتباط نزدیکی با ناتو باشد و این ارتباط نزدیک از طریق هویت دفاعی و امنیتی اروپایی تحقق پیدا کند. البته حوزه فعالیت سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی بسیار وسیع‌تر از هویت دفاعی و امنیتی اروپایی است. سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی در کامل‌ترین حالتش شامل تدوین و اجرای سیاست خارجی و دفاعی مشترک اتحادیه اروپا است. احتمالاً هویت دفاعی و امنیتی اروپایی اهمیت زیادی در رابطه با بخش‌های سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی خواهد داشت. اما این پروژه در جامعیت و حوزه فعالیت قابل قیاس با سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی نیست. در نیمه دوم سال ۲۰۰۰، سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی و هویت دفاعی و امنیتی اروپایی در مذاکرات میان اتحادیه اروپا و ناتو، شبیه دوقلوهای چسبیده بودند که می‌کوشیدند هویتشان را حفظ کنند و با وجود وابستگی زیاد به هم، تلاش می‌کردند تا روابطشان را با یکدیگر در کمترین اندازه ممکن نگاه دارند. روابط میان هویت دفاعی و امنیتی اروپایی و سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی همواره حالت خنثی داشته است، اگرچه هویت دفاعی و امنیتی اروپایی عمر طولانی‌تر دارد، اما چنین به نظر می‌رسد که مغلوب فعالیت‌های اجرایی و پیشرفت سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی

شده باشد. در ژوئن ۱۹۹۶ برلین و در ملاقات وزیران ناتو این خوش بینی تلویحی وجود داشت که توافقیهای نیروی کاری مشترک بتواند امکان فعالیت را فراهم آورد.^{۷۴}

ملاقات آوریل ۱۹۹۹ سران ناتو در واشنگتن نشان دهنده این مسئله بود که ناتو به اهداف خود رسیده است: «ناتو موفق بوده است... تجدید نظر در ساختارهایش شامل ساختار جدید فرماندهی که شامل مفهوم نیروی کاری مشترک می شود، رسیدن به توافقیهایی برای به کارگیری سریع نیروها در ماموریت‌های اتحادیه و ایجاد هویت دفاعی و امنیتی اروپایی دفاعی و در اتحادیه.»^{۷۵} از این زمان به بعد، این توافقیها را به اصطلاح توافقیهای «به علاوه برلین» می نامیدند. زمانی که این توافقیها قطعی شد، مقامات ناتو دچار درس‌های ویژه شدند؛ از جمله ارایه پیشرفت کار در موضوعات دشوار مرتبط با انتقال امکانات، ایجاد توازن در فرماندهی و عملیاتی نمودن طرحها و نظایر آن. در فوریه ۲۰۰۰ و در تمرینهای مشترک ناتو و اتحادیه اروپا (که هدف آزمایش رسمی کارایی هویت دفاعی و امنیتی اروپایی بود) مشخص شد که شماری از مشکلات عمده نادیده گرفته شده اند و این امر نشان می دهد که نسبت به کارهای انجام شده، هنوز کارهای انجام نشده زیادی وجود دارد.^{۷۶} در مه ۲۰۰۰ و در ملاقات وزیران شورای آتلانتیک شمالی در فلوریدا به هویت دفاعی و امنیتی اروپایی بسیار کم پرداخته شد و در عوض همه فضای بحث به مشکلات مربوط به شروع گفت‌وگوهای سازنده میان اتحادیه اروپا و ناتو اختصاص داده شد و به طور مرتب و منظم و در عین حال تلویحی به نقش متحدان عضو ناتو خارج از اتحادیه اروپا اشاره شد که نقش آنان می تواند ملاکی برای موفقیت نتایج این مذاکرات محسوب شود.^{۷۷} وضعیت فوق به منزله تکمیل شدن طرح هویت دفاعی و امنیتی اروپایی بود، در حالی که سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی همچنان مورد توجه دولتهای اروپایی بود و همین امر موضوعی برای نگرانی واشنگتن محسوب می شد.

البته روشن است که منافع اتحادیه اروپا و ناتو ایجاب می کند که هویت دفاعی و امنیتی اروپایی و سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی در هماهنگی کامل با یکدیگر توسعه پیدا کنند و عملکردهایشان بدون دیگری معنا پیدا نکند. با این همه، چنین امری بستگی به کارکرد مناسب روابط اتحادیه اروپا و ناتو دارد. در این رابطه می توان به دیدگاه فرانسه اشاره

کرد. وزیر خارجه فرانسه - اوبرودرین - اصطلاح «قدرت مافوق» را جهت توصیف ایالات متحده ساخته است. در سال ۱۹۹۷ وی بر ضرورت ایجاد تعادل در مقابل تنها قدرت بزرگ تاکید کرد. او احساس می کرد در غیر این صورت خطر تسلط انحصاری وجود خواهد داشت.^{۷۸} اما این امر بستگی به این نیز دارد که مقامات ناتو یا به عبارت بهتر ایالات متحده، بپذیرند که سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی چیزی بسیار بزرگتر و فراتر از هویت دفاعی و امنیتی اروپایی است و این هویت پروژه ای بود که از لحاظ تاریخی زمینه را برای ظهور سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی فراهم کرد. بنابراین، سه حرکت مختلف منجر به پروسه سنت مارلو/هلسینکی شده است: نخستین حرکت مربوط به تصمیم آمریکا برای ترغیب اروپاییان برای آزادی عمل بیشتر با هدف ایجاد موازنه در سیاستهای این کشور بود. در ابتدا هدف برآورده کردن خواستههای کنگره برای اعطاء مسئولیتهای مشارکتی بیشتر به اروپاییان بود، اما بعدها هدف کاستن از بار مسئولیتهای ایالات متحده بود که به طرز فزاینده ای درگیر مباحث امنیتی پیچیده در گستره جهانی شده بود.^{۷۹} البته این روند به منزله ایجاد موازنه دقیق (و حتی تقریبی) میان مسایل و مشکلات ایالات متحده از یک سو و ثبات و آزادی عمل اروپاییان از سوی دیگر نبود. به هر حال، بسیاری از مفسران نمی توانستند دوگانگی سیاست خارجی آمریکا را درک کنند. این دوگانگی به ویژه در سیاست خارجی آمریکا و در مباحث دفاعی و امنیتی اروپاییان خود را بیشتر نشان می داد: توانایی اروپا بایستی به اندازه ای باشد که بتواند مسئولیتهای بیشتری را در ناتو برعهده گیرد، اما در عین حال نبایستی به اندازه ای باشد که منجر به جدایی راهبردی از ایالات متحده گردد.^{۸۰}

دومین حرکت به تلاشهای دراز مدت فرانسه برای ایجاد یک قطب اروپایی واقعی مربوط می شود. این طرح فرانسه، به ویژه در ایالات متحده همواره بد فهمیده شده است. تا اندازه ای این دیدگاه فرانسه منشاء گلیستی دارد و اغلب شکل، اهمیت بیشتری نسبت به محتوا داشته است.^{۸۱} به هر حال، فرانسه هرگز آن طور که لازم بود به تشریح خطوط اصلی طرح گلیستی خود مبنی بر ایجاد موازنه قوا میان مسئولیتهای دو طرف آتلانتیک نپرداخت و اینکه این طرح به دنبال آزادی عمل اروپا در کنار متحد بسیار قدرتمند خود یعنی ایالات متحده

است. به عنوان مثال، در ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۸ دوگل یادداشتی را به آیزنهاور و مک میلان ارایه داد که منعکس کننده نظرات او در خصوص ساختار مناسب ناتو بود. او در یادداشت خود پیشنهاد تشکیل یک اداره سیاسی را در اتحادیه آتلانتیک داده بود که متشکل از سران دولتهای آمریکا، فرانسه و انگلستان باشد. این اداره به صورت ادواری تشکیل جلسه می داد و ستاد مشترکی را تأسیس می کرد و راهبردهای مشترکی را به ویژه در مورد بحرانهای خارج از حوزه ناتو تدوین می کرد. در یک سطح، دوگل برای فرانسه تقاضای موقعیتی برابر با انگلستان در روابط آن با آمریکا داشت. در سطحی عمیق تر، او پیشنهاد ترتیبات امنیتی مشابه دیدگاه روزولت در خصوص چهار افسر پلیس داشت که در آن فرانسه به عنوان یکی از بازیگران، جایگزین اتحاد شوروی می شد.^{۸۲} اما واقعیتهای خشن مداخله نظامی در بوسنی، فرانسه را واداشت تا به دلیل عملکردهای مشترک و تواناییهای نظامی ناتو، روابط خود را با این سازمان به سرعت بهبود بخشد. همچنین این بحران باعث گردید تا اروپا روابط خود را با ایالات متحده برای اجرای موفق گسترش دهد و در عین حال، برای ایجاد ساختاری جهت سیاست خارجی و دفاعی مشترک اروپایی بکوشد.

سومین حرکت مربوط به تصمیم بریتانیا برای پایان دادن به پنجاه سال مخالفت با روند همگرایی دفاع اروپایی بود. تلاش آمریکا برای اعطاء مسئولیت مشارکتی بیشتر برای اروپاییان و تصمیم فرانسه برای بازگشت به ناتو زمینه را برای چنین تصمیم گیری در لندن فراهم کرد. البته این تصمیم به منزله گسستن بریتانیا از اتحادیه آتلانتیک نبود، بلکه هدف از این تصمیم ایجاد ابزاری اروپایی بود. بدون تردید بریتانیا به این تلاشهای اروپایی متعهد ماند و در عین حال تعدادی از تحلیلگران و تصمیم گیرندگان فعالانه در پی جواب به این پرسش هستند که این روند به کجا منتهی خواهد شد و یا چگونه زمینه را برای حرکت بریتانیا فراهم خواهد کرد. بنابراین، سه پارامتر فوق بیان کننده نیروهای قدرتمند تاریخی هستند و می توانند موقعیت غیر قابل پیش بینی را برای اتحادیه اروپا فراهم کنند.

ناتو و همکاریهای فراتلانتیکی در عصر حاضر

اتحادیه یک نهاد کلیدی برای اروپاییانی است که بدان علاقه مند هستند و شکل دهنده بخش وسیعی از اروپا و مناطقی است که اتحادیه در آن حضور دارد. اتحادیه سیمای حقیقی روابط فراتلانتیکی بوده و پلی میان اروپا و ایالات متحده و کانادا است. ناتو از کانال بحران دهه ۱۹۹۰ عبور کرده است. از هنگام پایان جنگ سرد، اتحادیه آتلانتیک در صدد تغییر کارکردهایش از حوزه اتحادیه نظامی به سوی یک اتحادیه سیاسی است که می تواند باعث صدمه خوردن بخش اتحاد نظامی شود. تمایل ایالات متحده در چنین چرخشی موثر بوده است. با وجودی که اروپاییان تمایل به حمایت از ایالات متحده در قالب ماده ۵ پیمان آتلانتیک شمالی داشتند، ایالات متحده به طور موثری خود را از پیشنهاد اروپاییان کنار کشید و ترجیح داد در خارج از قالب اتحادیه، یک ائتلاف شکننده علیه افغانستان تشکیل دهد. یادآوری این نکته ارزشمند است که در آخرین اقدام ایالات متحده پس از افغانستان، این کشور بدون مشورت با متحدان دست به اقدام نظامی زد. طی نشست سران ناتو در پراگ به تاریخ ۲۱ و ۲۲ نوامبر ۲۰۰۲، پیشنهاد عملیاتی ساختن نیروی واکنش سریع در درون ناتو مطرح شد که می توانست ناتورا احیاء کند. در همان حال که بحث گسترش ناتو به تصویب رسید، مفهوم نظامی در برگیرنده مبارزه با تروریسم نیز شد. ایالات متحده درباره آینده ناتو اقدامات متناقضی انجام داد. لازم است به این نکته اشاره شود که در ابتدای دوره ریاست جمهوری بوش این شایعه پخش بود که ناتو در صدد توقف اتحاد نظامی و پرداختن به عنوان یک قطب سیاسی است. علاوه بر این، اتحادیه پس از رویدادهای یازده سپتامبر کنار گذاشته شد و تنها چند ماه بعد از پراگ و به ویژه در دوران جنگ عراق بود که ایالات متحده کوشید تا دکترین تازه ضد تروریستی ناتورا به کار گیرد. بنابراین، ناتو دوباره تجدید حیات یافت.

در اروپا این احساس وجود داشت که از پایان جنگ سرد و به ویژه پس از بحران کوزوو، ایالات متحده دیگر منافعی در ناتو احساس نمی کند. اما بعضی چیزها آنسان که قرار بود، پیش نرفت. بلافاصله پس از نخستین حمله تروریستی، بحث فعال ساختن ناتو و ایجاد یک نیروی واکنش سریع که بتواند در ماموریتها به طرز گسترده ای فعال شود، مطرح شد.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

اروپاییان در عین حالی که از کارکرد جدید ناتو شگفت زده شدند، این نکته را فراموش نکردند که در درون اتحادیه نیز یک نیروی واکنش سریع ایجاد کنند، بنابراین، اینک دو نیرو وجود دارد. در ۱۰ فوریه ۲۰۰۳، ترکیه به ماده ۴ پیمان آتلانتیک شمالی استناد کرد که براساس آن متحدان می بایستی با یکدیگر در هر زمان که احساس کنند یکپارچگی سرزمینی، استقلال سیاسی یا امنیتی هر یک از آنها به خطر می افتد، مشورت کنند. ترس از اعطاء مشروعیت در توسل به زور در برابر عراق و در نتیجه تجاوز به نقش شورای امنیت سازمان ملل باعث گردید تا بلژیک، فرانسه و آلمان مخالف اقدام فوری اتحادیه در استفاده از خاک ترکیه برای هواپیماهای آواکس و سیستمهای موشکی پاترویت باشند. هیچ کس تردید نداشت که ترکیه بهترین موقعیت برای اقدام بازدارنده را دارد. بلکه مهم این بود که تصمیمات در شورای امنیت گرفته شود. به ویژه این مشکل مطرح بود که آیا اتحادیه اروپا خواهد توانست در برابر عراق موضع واحدی اتخاذ کند یا نه؟^{۸۳}

استراتژی امنیت ملی جدید ایالات متحده به تعریف این نقش پرداخت که ایالات متحده خواهان حفظ وضعیت فعلی ناتو است. ماموریت اصلی ناتو - دفاع دسته جمعی از دموکراسیهای متحد فرا آتلانتیکی - بایستی حفظ گردد و در عین حال ناتو بایستی ساختارها و توانمندیهای جدید را با توجه به شرایط جدید ایجاد کند. بنابراین، باید توانمندی جدیدی باید ایجاد شود که این امکان را به ناتو بدهد تا قابلیت تحرک بالا به ویژه انتقال نیرو را در هر جایی که نیاز به رفع تهدید از هر یک از اعضاء اتحادیه است، داشته باشد و اتحادیه بایستی در برابر منافع تهدید شده، یک ائتلاف تحت منشور ناتو ایجاد کند. اگر ناتو بتواند خود را با شرایط جدید وفق دهد، در آن صورت متحدان مجدداً یک مرکزیت امنیتی خواهند داشت که همانند دوران جنگ سرد از منافع اعضاء دفاع کند.^{۸۴} استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در فصل هشتم خود به سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا اشاره می کند: «ما از تلاشهای متحدان اروپایی خود برای ایجاد یک سیاست خارجی و هویت دفاعی بزرگتر در درون اتحادیه و نیز از تعهدشان برای مشورت نزدیک و هماهنگ با ناتو استقبال می کنیم». اما با وجود استقبال ایالات متحده از توسعه سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا، هرگز به

چگونگی توسعه آنان نمی پردازد.^{۸۵} هیچ دولت اروپایی وجود ندارد که از تضعیف یا حذف ناتو حمایت کند. همه تنشها حل شده و به سوی توسعه به طرف شرق حرکت کرده اند. اگر آمریکا پیشنهاد برای همکاری بیشتر در موضوعات روز را مطرح سازد و از ابزارهای سیاسی برای اجرای این دیدگاه استفاده کند، ناتو می تواند تجدید حیات یابد. اروپاییان منافع زیادی از تداوم و همکاریهای دوران اتحادیه آتلانتیک دارند، اما اروپاییان تنها زمانی در درون ناتو حرکت می کنند که ارزشها و منافع اروپایی حفظ شود.

نبود سیاست امنیتی و خارجی مشترک اروپایی

مدتهاست که اروپا آماده دفاع از ارزشهایش و پاسخگویی به تامین ثبات در بالکان و خاورمیانه، مراکش و آسیا و آفریقا نیست و ایجاد نیروی واکنش سریع در چارچوب اتحادیه اروپا، تواناییهای نظامی و هزینه دفاعی کشورهای اروپایی روی هم رفته برای هرگونه اقدام قابل توجه نظامی کافی نیستند. حتی اگر اروپاییان از نظر نظامی موفق شوند، از نظر سیاسی و دیپلماتیکی چندان موفق نیستند. در واقع، کشورهای اروپایی یک مشکل عمده در رسیدن به توافق نامه در زمینه ویژگیهای سیاسی مشترک دارند. تاکنون اروپا هیچ گونه توانایی برای تأثیرگذاری نداشته است که دلیل اصلی دو دستگی میان حکومتهای اروپایی در مورد چگونگی نقش اروپا در جهان و به ویژه عدم موافقت در مورد روابط با ایالات متحده و نقش آنها در رهبری تک قطبی حوزه نظامی است.^{۸۶}

سیاستهای ملی به شکلی ادامه دارد که سیاست خارجی ملی و دفاعی ملی برتری پیدا می کنند و در نتیجه، آنها موجب موضع گیریهای متفاوت و گاه متمایز با ملتهای متعدد اروپایی می گردند. آنچه مسلم است، ایالات متحده در نقش دوگانه اش به عنوان ابرقدرت و یا دوست و متحد حکومتهای اروپایی آنها را به صورت انفرادی تحت فشار قرار می دهد تا حمایتشان را کسب کند که این امر تقسیم بین اروپاییان را تشویق می کند. مورد عراق یک مثال زنده می باشد.^{۸۷} ایده دفاع اروپایی توسط خود اروپا یک اندیشه هژمونیک نیست. اروپا قادر به توسل به زور است، اما این فقط با ملایمت و میانه روی به کار برده می شود و این توانایی

استفاده از نیرو زیر نظارت دموکراتیک پارلمانها و اقتدار سازمان ملل صورت می گیرد. اروپا در طول دهه ۱۹۹۰ عملکردش را روی رهنامه دفاعی پایه گذاری کرده و از قوه قهریه تنها به دلایل قانونی و مجاز و به عنوان آخرین راهکار استفاده می کند. بزرگترین استقلال عمل برای اروپا در موارد دفاعی می تواند توانایی مقاومت و ایستادگی در برابر امپریالیسم ستیزه جو، روابط بین الملل نظامی، پاسخ محکم تسلیحاتی به ابزار اصلی جنگ علیه ترور و مسابقه جدید تسلیحاتی باشد.

بر طبق تصمیمات اتخاذ شده در ۴ دسامبر ۱۹۹۸ در ملاقات سران فرانسه و انگلیس، طرح دفاع اروپایی باید به دو مورد اصلی استقلال عمل و هم پوشی بخشهای مختلف وفادار باشد؛ عملکرد مستقل اتحادیه اروپا، مکمل اتحاد اروپا و آمریکا می باشد. اتحادیه باید به وسیله نیروهای نظامی قابل اطمینان برای پاسخ به بحرانهای بین المللی حمایت شود. پیمان دفاع دسته جمعی ارایه شده از طرف کشورهای عضو باید ادامه داده شود. «در راستای تقویت همبستگی و اتحاد در بین کشورهای عضو اتحادیه اروپا،... ما تدارک یک پیمان آتلانتیکی پیشرفته (چیزی که مبنای دفاع دسته جمعی از اعضایش است) را می بینیم.»^{۸۸} پس از چهار سال در دیدار سران فرانسه و انگلیس در ۴ فوریه ۲۰۰۳، ایده مورد نظر دوباره مطرح شد و یک تجدید نظر در همکاری فرآتلانتیکی صورت گرفت و رابطه گسترش یافته ناتو و اتحادیه اروپا در خصوص مدیریت بحرانها توسعه پیدا کرد.^{۸۹} این پاسخگویی به چالشهای جدید امنیتی که اروپا ناگزیر از رویارویی با آن است، فوق العاده مطلوب تر از هر چیزی به نظر می رسد.

بودجه دفاعی ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ بالغ بر ۳۶۸ میلیارد دلار بود و احتمالاً تا سال ۲۰۰۷ به ۴۰۰ میلیارد دلار افزایش یابد.^{۹۰} اما اروپا بیشتر از آمریکا در زمینه کمک به توسعه و مسایل بشر دوستانه سرمایه گذاری کرده است. در سال ۲۰۰۰، ایالات متحده ۱۰/۳ میلیارد یورو برای کمک به توسعه صرف کرد، در حالی که هفت کشور بزرگ اروپایی کمک رسان با هم ۲۷ میلیارد یورو در این زمینه ها سرمایه گذاری کردند. آمریکایی ها برای کمک به توسعه بالکان ۱/۴ میلیارد یورو هزینه کرده اند، در حالی

که اروپایی‌ها خارج از کمک اصلی ۱۷ میلیارد یورویی، ۱۲ میلیارد یورو برای حمایت از این منطقه تدارک دیده‌اند.^{۹۱}

اروپایی‌ها با رضایت کامل، برتری آمریکا در ژئوراهبردی و مسایل نظامی را پذیرفته‌اند. پیوستن به ناتو و حمایتها و تضمینهای امنیتی با تکنولوژی و سرمایه‌گذاری آمریکا چیزهایی بود که آمریکا به آنها پیشنهاد کرد و این امر مستلزم درجه بسیار بالایی از وابستگی سیاسی بود. بنابراین، موقعی که اروپا دوباره مناقشه تسلیحاتی را تجربه کرد، حکومتها مجبور به پناه بردن به ایالات متحده شدند و خواستار آن شدند که اقدامات ممکن را برای پایان دادن به جنگها در بوسنی و کوزوو و به کار گیرد و ایالات متحده یک بار دیگر برای رهایی اروپاییان وارد عمل شد. واقعیت دارد که اروپا بیشترین کمبود را در اقدامات عملیاتی دارد: پل هوایی راهبردی آواکس، ماهواره‌ها، لجستیک، اطلاعات. با این حال، مقایسه آن با توان نظامی ایالات متحده می‌تواند گمراه کننده باشد؛ زیرا آنها قابل مقایسه نیستند. اروپا نمی‌تواند به توانایی همسان با ایالات متحده برسد. چنین اعتقادی به طور ضمنی اشاره می‌کند که اروپا قادر نخواهد بود در اقسام بحرانها دخالت بکند. آشکار است که کشورهای اروپا با هم یک قدرت نظامی قابل ملاحظه هستند، وقتی که کلیت در نظر گرفته می‌شود، شاید در جهان دومین قدرت باشند. هرچند که احتمال دارد هرگز به صورت یک کل در چارچوب دفاع اروپایی یا نیروهای مسلح اروپایی مجسم نشده باشد. مورد دیگر این است که اروپا به وسیله ایالات متحده سردرگم شده است. آمریکا اروپایی‌ها را متهم به سرمایه‌گذاری نکردن در دفاع می‌کند. اما هر زمانی که اروپا گام کوچکی در جهت سازمان‌دهی بخش دفاعی برداشته، با مخالفت ایالات متحده مواجه شده است. سرمایه‌گذاری دفاعی در ناتو تنها با توافق حاصل می‌شود. آمریکا هرگز با اتحادیه اروپا و سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا همراه نبوده است. روشن است که ایالات متحده تنها خواهان اروپای فراتلانتیکی می‌باشد و با یک اروپای مستقل مخالفت کرده است، حتی وقتی که با آن متحد می‌باشد.^{۹۲}

برنامه فراآتلانتیکی نوین

اتحادیه اروپا و ایالات متحده در مجموع ۶۵۰ میلیون نفر جمعیت دارند و تولید ناخالص داخلی (GDP) بیش از ۱۸ میلیارد دلار است که ۵۸ درصد GDP جهانی را شامل می‌شود و همچنین بیش از ۴۰ درصد داد و ستد بین‌المللی کالا و خدمات را در اختیار دارند و بر سر بیشتر مسایل امنیتی و دفاعی از جمله مدیریت بحرانها، با وجود سیاستها، ارزشها، رهیافتها و اولویتهای متفاوت، اجماع دارند.^{۹۳} همکاری رسمی دو طرف بر اساس اعلامیه فراآتلانتیکی در سال ۱۹۹۰ است. برنامه جدید فراآتلانتیکی در سال ۱۹۹۵ مورد پذیرش واقع شد. این امر به صورت رشته ملاقاتهای سران و نیز وزرا، گروههای کاری و همچنین متخصصان پیگیری شد. از سال ۱۹۹۵ به بعد، گفتمان مشاوره به همکاری و طرحهایی برای اقدام مشترک تبدیل شد. اگر چه بخش عمده‌ای از این گفت وگوها بازرگانی بودند، اما برنامه کاری برای چندین سال شامل موضوعاتی نظیر سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا، منع گسترش سلاحهای کشتار جمعی و مقابله با تروریسم و همچنین چالشهای جهانی انرژی، محیط زیست نیز بوده است.

واکنش ایالات متحده به سیاست خارجی و امنیتی مشترک

به طور کلی، ایالات متحده معتقد است که سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا ناتورا محدود خواهد کرد.^{۹۴} مبحث سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا بسیار بحث انگیز است و ایالات متحده معتقد است که این نهاد تهدیدی برای نفوذ ناتو و ایالات متحده در اروپا خواهد بود. بحث از زمانی شدت گرفت که «دستورالعمل هلسینکی» به تصویب رسید.^{۹۵} اتحادیه اروپا در دستورالعمل از واژگانی چون «آزادی عمل»، «خوداتکایی» و «دولتهای خاص» به عنوان «نخستین انتخاب» اروپایی برای «آزادسازی»، «استقلال» و «دوقطب باختری» استفاده کرد که انعکاسی از تمایلات و آرزوهایی بوده است که می‌تواند تهدیدی علیه توافقه‌های دوران جنگ سرد باشد و یا دست کم روشی برای ایجاد ترتیبات جدید امنیتی در روابط فراآتلانتیکی گردد. جدا از مسایلی که در اروپا رخ داد، ایالات متحده به دلایل سیاسی و اقتصادی نمی‌تواند خود را از مسایل اروپا کنار بکشد.^{۹۶} به همان نسبت،

تداوم سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در آینده می تواند با شک و تردید همراه باشد.^{۹۷} بسیاری از دولتهای اروپایی عضو ناتو و اتحادیه هستند و همین باعث می شود تا آنان «حق وتو مضاعف» را به صورت دوفاکتو داشته باشند. آنان در عین حالی که می خواهند روابط فرآتلانتیکی را حفظ کنند، به همان نسبت قاطعانه از اروپا حمایت می کنند.^{۹۸} این وضعیت نگرانی و تعجب ایالات متحده را بر می انگیزد. نیکلو ژنستو می نویسد: «ایالات متحده برای درک اروپا مشکل دارد. اروپاییان از یک سو بسیار طفیلی وار به این کشور چسبیده اند و از سوی دیگر خواهان برابری با این کشور هستند.»^{۹۹} در چنین چشم اندازی است که اروپا و ایالات متحده زیر پرچم ناتو گرد آمده اند.^{۱۰۰}

با وجود این، به نظر می رسد که اتحادیه اروپا و ایالات متحده به سوی سطح جدیدی از روابط حرکت می کنند. این تغییر به دو دلیل حاصل می شود. نخست، این حقیقت که سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در حال تبدیل شدن به یک نهاد مورد قبول دو طرف آتلانتیک است و ارتباطات فرآتلانتیکی را شکل خواهد داد. دوم این حقیقت که، برای ایالات متحده بهتر است اروپاییان مسئولیتهای بیشتری در قبال امنیتشان بر عهده بگیرند و در نتیجه ایالات متحده بتواند به اولویتهایی مانند دفاع از سرزمین اصلی توجه کند.^{۱۰۱} این به معنی عدم توجه ایالات متحده به اروپا نیست که در نتیجه آن ناتو منحل شود و یا تعهدات فرآتلانتیکی از بین برود، بلکه به معنی نوع جدیدی از روابط است که طی آن اروپا و ایالات متحده در سطح جهانی و بر اساس منافع و تهدیدات مشترک به همکاری می پردازند. توجه سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا و ایالات متحده به دفاع از سرزمین خود به معنی قطع روابط راهبردی و یا قرار دادن سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در برابر ناتو نیست، بلکه به معنی توسعه نوع جدیدی از روابط در فراسوی روابط فرآتلانتیکی و براساس تجارت، مشارکت در منافع راهبردی و اهداف مشترک، جهت جلوگیری از مناقشه و ایجاد ثبات است.

توانمندیهای تصمیم گیری مستقلی که اتحادیه اروپا توسعه می دهد به معنی ضربه به ناتو و آزادی عمل ایالات متحده برای تصمیم گیری نیست. تصمیم گیری مستقلانه

اتحادیه اروپا باعث تقویت قطب اروپایی در ناتو می‌شود و این استقلال باعث یک نوع مشارکت راهبردی در برابر موضوعات مختلف می‌شود. در عالم واقع، اروپا نمی‌خواهد متکی به ایالات متحده باشد و لذا همکاری برای سود متقابل توسعه خواهد یافت. هیچ دولتی در اروپا خواهان حذف ناتو نیست و بیشتر این دولتها خواهان ایفای نقش متحد قدرتمند هستند و در عین حال خواهان یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا قوی در کنار ایجاد روابط سالم با ایالات متحده هستند و البته در طی زمان چنین مربعی (ایالات متحده-ناتو-سیاست خارجی و امنیتی مشترک-اروپا) به چالش کشیده خواهد شد، اما از بین رفتن ناممکن به نظر می‌رسد. دو طرف آتلانتیک دارای یک سری اختلافات واقعی بر سر بازرگانی، چند جانبه‌گرایی، کنترل تسلیحات، نقش سازمان ملل، استفاده از نیرو برای بازدارندگی، پایان مجازاتها و یا ابتکارات چند جانبه نظیر پروتکل کیوتو یا دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) هستند. چنین چالشهایی کانالیزه می‌شوند تا اجازه ندهند موضوعات خاص، هسته اصلی مسئولیتها و منافع مشترک را به خطر اندازند. از چالشهای عمده، چگونگی درک ایالات متحده از مسئولیت-مشارکت است. سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا به دنبال ارایه شکل جدیدی از مسئولیت-مشارکت است که در نتیجه آن بحث سنتی این موضوع منسوخ می‌شود.^{۱۰۲} به طور سنتی ایالات متحده به جای اینکه اروپاییان را تشویق به سازمان دهی، تغییر یا ایجاد نوعی همکاری چند ملیتی بکند، آنان را تشویق به افزایش بودجه‌های دفاعی کرده است.^{۱۰۳} در تحلیل وزارت دفاع ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ آمده است که بودجه‌های دفاعی ناکافی، خطر ایجاد رکود و یا حتی فرسایش توانمندیهای متحدان را در پی داشته است.^{۱۰۴} این مثالها به طور کلی نگرانیهای عمده ایالات متحده از این مسئله را نشان می‌دهند. اگر با ایجاد بودجه‌های دفاعی استاندارد اروپایی، ایالات متحده بتواند مسئله مسئولیت-مشارکت را حل کند، در آن صورت مشکل تحولات تکنولوژیکی و تقاضاهای کنگره را حل کرده و روابط فراآتلانتیکی به حیات خود ادامه خواهد داد. مشارکت راهبردی در آینده، به جای دیدگاههای سنتی درباره امنیت و دفاع، تحت تأثیر بازرگانی، سیاستهای بین‌المللی، مدیریت جهانی بحرانها، حمایت از منافع مشترک، کنترل تسلیحات، منع گسترش سلاحهای

هسته ای و رژیمهای بازرسی - کنترل، مقابله با تروریسم و جنایت در سطح بین المللی و دفاع راهبردی خواهد بود^{۱۰۵} و توانمندیهای سنتی نظامی نقش کمتری ایفا خواهند کرد. روابط ناتو محور مدت زیادی دوام نخواهد آورد و منابع واشنگتن مجاب به اعطا مسئولیت بیشتر و نیز بهره گیری از مفاهیم چند وجهی در ارتباط با سیاست خارجی و امنیتی مشترک، سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی و سایر ترتیبات امنیتی اروپایی خواهد بود. ائتلاف دفاعی اروپایی در اروپا تقویت خواهد شد و در نتیجه، اتحادیه اروپا منافع بیشتری برای مشارکت در مدیریت جهانی بحرانها خواهد داشت، بنابراین، خود را محدود به قطب اروپایی ناتو نخواهد کرد. مشارکت راهبردی فرا آتلانتیکی ترکیبی از دیدگاهها، پرستیژها، رقابتها و همکاریها در بسیاری از عرصه ها خواهد بود و توسعه این نوع جدید از مشارکت به منزله حل مشکل اولویتهای اروپایی، تهیه بودجه ها، روابط ناتو - اتحادیه و چگونگی بهترین راه مقابله با تهدیدات جهانی نخواهد بود، اگرچه به نظر می رسد که مسایل مورد اختلاف با دید مثبت و به روشهای سازنده حل شود.

در آینده نزدیک، اتحادیه اروپا به عنوان اتحادیه ای از دولتهای مستقل با منافع و اولویتهای ملی باقی خواهد ماند.^{۱۰۶} اروپا خواهان ایفای نقش برابر با ایالات متحده است، در حالی که برنامه های ملی عمده و نیز نحوه روابط دو جانبه خارج از این چهارچوب دارد. چالشهای عمده پیش روی اروپا حرکت به سوی همبستگی است و این گامها برای مشارکت راهبردی در امنیت جهانی ارزش فراوانی دارد. احتمالاً به سود واشنگتن است که به اتحادیه و دولتهای اروپایی نشان دهد که ایالات متحده به سوی نوعی توانمندی امنیتی چند وجهی حرکت کرده و مباحث نظامی سهم کمتری به خود اختصاص می دهند.

چالشها در همکاری میان اتحادیه و ناتو

مسئله این نیست که سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی می تواند جایگزین ناتو شود، بلکه این مسئله بر سر چگونگی همکاری و هماهنگی موثر است. ناتو و اتحادیه صرفاً نهادهایی برای اجرای سیاستهای دولتهای عضو و سهولت همکاری و هماهنگی میان اعضا هستند. به

ویژه برای اعضای که عضو هر دو نهاد هستند، هدف توسعه روابط کاری بین المللی است. با وجودی که ایالات متحده و اتحادیه اهداف مشترک عمده ای دارند، اما بایستی توجه داشت که تفاوت‌های عمده ای نیز وجود دارد. تفاوت‌های تاریخی باعث شده تا رهیافتها برای دفاع و مدیریت بحران و نیز مهارت و تخصص در انتخابها متفاوت باشد. دیگر تفاوتها در اندازه، بودجه، روندهای تصمیم گیری و توانمندیهای فرماندهی و کنترل است. نقش دولتهای عضو در دو سازمان و نیز در سطح ملی یکسان نیست.

وضعیت ناتو به عنوان تنها ساختار امنیتی باختری با ایجاد سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی دچار تحولی اساسی شده است و احتمالاً همان طور که استفان والت در ۱۹۹۸ گفت: همکاری امنیتی فراتلانتیکی دیگر در بالاترین حد خود نیست و عصر جدیدی شروع شده است.^{۱۰۷} ناتو دارای مزایای قابل توجهی است که به طور مستقیم از ایالات متحده نشأت گرفته است و این امر همان تضمین امنیت متحدان است و نقشش به عنوان یک شکلی از همکاریهای مشترک و فراهم کننده استانداردهای نظامی مشترک (با دسترسی به تحولات نظامی ایالات متحده) هنوز وجود دارد و کارکردش به عنوان یک ساختار برای همکاریهای فراتلانتیکی مورد نیاز است. ماهیت اروپا گرایی ناتو و دولتهای عضو باعث ایجاد ثبات در اروپای مرکزی و جنوب خاوری خواهد شد و نقش عمده ای که از سال ۱۹۹۲ درباره مدیریت بحرانهای اروپایی برعهده گرفته است، برای امنیت اروپاییان ارزشمند خواهد بود. ناتو حتی در صورتی که مشارکت راهبردی تغییر کند، به عنوان یک سازمان عمده نظامی حفظ خواهد شد. روابط اتحادیه و ناتو توسعه خواهد یافت و به همان نسبت نقش مهمی در امنیت این منطقه بازی خواهد کرد، دست کم تا زمانی که اروپاییان بتوانند توانمندیهای مدیریت بحران مستقلی ایجاد کرده و در عملیتهای نظامی در سطح عالی خود را از امکانات و توانمندیهای ایالات متحده بی نیاز سازند و این امر می تواند با توسعه نیروهای واکنش سریع در میان مدت تحقق یابد و اروپا به یک شریک راهبردی و برابر با ایالات متحده در سطح جهانی تبدیل شود. □

پاورقیها:

۱. منظور از اروپا در نوشته حاضر شامل همه کشورهایی است که از جنگ جهانی دوم در طرحهای مختلف همگرایی اروپایی شرکت داشته اند.
۲. ملاقات سران فرانسه و انگلستان در سنت مارلو جهت رسیدن به اجماعی بر سر مباحث امنیتی و دفاعی در ۳-۴ دسامبر ۱۹۹۸
3. Anne Deighton, *The Impossible Peace: Britain, The Cold War and The Division of Germany: 1945-1947*, Oxford: Oxford University Press, 1993, p. 223.
۴. با رجوع به متن پیمان بروکسل می توان دید که این پیمان (بیش از هر پیمان دیگری تا آن تاریخ) نخستین گام را به سوی جامعه اروپا برداشته است.
۵. در فوریه ۱۹۵۰ دولت ترومن موافقت کرد برای نجات فرانسه از بحران هند و چین که کمک نظامی به میزان ۱۸ میلیون دلار در اختیار فرانسه قرار دهد تا با ملی گرایان «ویت مینه» در هند و چین پیکار کنند.
- رابرت. شولزینگر. د. دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم، محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۹، ص ۴۰۰.
۶. همان، ص ۳۷۰.
۷. در اوایل سال ۱۹۵۰ روبرشومان، وزیر امور خارجه فرانسه، پیشنهاد کرد: «اروپای کوچک (فرانسه، آلمان، ایتالیا و کشورهای بنلوکس) صنایع سنگین آهن، ذغال سنگ و فولاد خود را ادغام کنند.» طرح شومان هم مثل برنامه های نظامی آمریکا برای مسلح کردن مجدد آلمان، پیامدهای سیاسی داشت. صنایع زیر بنایی آلمان را به اروپای باختری پیوند می داد و بدین سان، فرانسه امیدوار بود در حالی که توانایی نظامی آلمان از بین می رفت، فرانسه به معادن غنی ذغال سنگ منطقه دسترسی پیدا می کند.
۸. علاوه بر این، ایالات متحده خود تمایلی نداشت که امنیت اروپا را بر عهده بگیرد و بحثهای شدیدی در کنگره آمریکا برای ایفای نقش این کشور در گرفته بود. این در حالی بود که اروپاییان عملاً از ایالات متحده درخواست می کردند تا نقش رهبری را ایفا کند. برای بحثهای فوق و نیز بحثهای بیشتر به منبع زیر رجوع شود:
- Don Cook, *Forging the Alliance, 1954-1950*, London: Secker & Warburg, 1989, Chapters 9-11.
۹. والتر لافه بر، پیشین، ص ۱۰۰.
۱۰. همان، ص ۱۲۷.
11. Michael Harrison, *The Reluctant Ally: France and Atlantic Security*, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1981, pp.16-33.
12. Stanley Slonn. R, *Burdens Haring in NATO: The US And Transatlantic Burden Sharing*, Paris: IFRI, 1999, p.12.
۱۳. به عنوان مثال در فاصله سالهای ۱۹۵۳ و ۱۹۵۶ غرب دچار مشکلات عدیده ای گردید. بسیاری از نکات مورد نزاع، هنگامی که دالس برای کسب تایید فرانسه برای پیمان دفاعی اروپا تلاش می ورزید، آشکار گردید. وزیر خارجه (آمریکا) در اواسط دسامبر ۱۹۵۳ تلاشی کرد تا فرانسه را زیر فشار بگذارد و اخطار کرد که فرانسه پیمان را تایید کند و گرنه واشنگتن ناچار است در رابطه با تعهدات خود در اروپا یک «بازنگری درد ناک» به عمل آورد. این اشاره به بازگشت به مفهوم دژ آمریکا بود، یعنی آمریکا و بریتانیای کبیر، فرانسه را تنها گذاشتند تا یکبار دیگر با تجدید حیات آلمان مواجه گردد.
- والتر لافه بر، پیشین، ص ۱۹۰.

۱۴. برای مطالعه بیشتر در زمینه اختلافات و دلسردهای فراآتلانتیکی و اختلافات میان فرانسه و ناتو به منبع زیر رجوع شود:

Adam Bronstone, *European Union-United States Security Relations: Transatlantic Tensions and The Theory of International Relations*, London: Mac Millan, 1977.

15. Jolyon Howorth, "National Defense and European Security Integration: An Illusion Inside a Chimera?," in Jolyon Howorth and Anand Menon(eds.), *The European Union and National Defense Policy*, London: Routledge, 1997, pp.10-22.

16. Ronald Steel, *Temptations of a Superpower*, Harvard University Press, 1995, p.80.

۱۷. برای مطالعه بیشتر به منابع زیر رجوع شود:

Gavin Kennedy, *Burden Sharing in NATO*, London: DuckWorth, 1979.

۱۸. برای بحثهای اخیر درباره انزوا گرایی رجوع شود به:

Eugene Gholz, Daryl G. Press and Harrey M. Sapolsky, "Come Home America: The Strategy of Restraint in the Face of Temptation," *International Security*, Vol. 21, No. 4, Spring 1997, pp. 5-48.

19. William Pfaff, "For Sovereignty, Europe, Must Have Its Own Defense," *International Herald Tribune*, 30 May 2000.

۲۰. البته اقدامات یک جانبه واشنگتن در بحرانهایی نظیر بحران کوبا به این معنا بود که اروپاییان ناگزیر هستند از دور دستی برآتش داشته باشند ولذا دوگل به این نتیجه برسد که بهترین راه برای ابراز وجود فرانسه در مسایل بین المللی، ایجاد نیروی ضربتی اتمی مختص فرانسه است. بنابراین، در سال ۱۹۶۶ دولت فرانسه نیروهای مسلح خود را از فرماندهی مشترک اتحادیه ناتو خارج کرد.

۲۱. رابرت شولزینگر، پیشین، ص ۴۹۵.

۲۲. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Deporte W Anton, *Europe between the Superpower: The Enduring Balance*, New Haven: Yale University Press, 1986.

۲۳. والتر لافه بر، پیشین، ص ۳۷۶.

۲۴. شاید بتوان با توجه به دیدگاه واقع گرایانه و نو واقع گرایانه امکان فروپاشی ناتو را بهتر تبیین کرد. در این رابطه رجوع شود به:

Gunther.Hellmann and Reinhard Wolf, "Neorealist, Neoliberal Institutionalism and the Future of NATO," *Security Studies*, 1993, pp. 3-43.

25. Robert,Mc Calla. B, "NATO`s Persistance after the Cold War," *International Organization*, Summer 1996, pp.445-75.

۲۶. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

David Yost, *NATO Transformed, The Alliance's New Roles in International Security*, Washington D.C: United States Institute of Peace Press, 1998.

27. Menon Anand, "France, NATO and the Limits of Independence: the Politics of Ambivalence, London: Macmillan, 2000, esp. Chapter2," *France, NATO on the Alliance 1981-1997*.

28. Robert Grant. P. "France's New Relationship with NATO," *Survival*, Vol. 38, No.1, Spring 1996, pp.58-80.

29. James Goldgeier. M, "NATO Expansion: The Anatomy of a Decision," *The Washington Quarterly*, Vol. 21:1, Winter 1998, pp. 85-102.

۳۰. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Neill Nugent, *France in the European Union*, New York: ST.MARTIN Press, 1998, Chapter 4.

۳۱. سعید خالوزاده، نقش انگلیس در معادلات قدرت در اروپا تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۵، ص ۲۸.

32. Philip H. Gordon, *A Certain Idea of France: France Security Policy and the Gaullist Legacy*, Princeton: Princeton University Press, 1993, pp. 172-178.

۳۳. سعید خالوزاده، پیشین، ص ۱۰۱.

۳۴. همان، ص ۷۴.

۳۵. در اکتبر ۱۹۸۷ ژان پیرشووانمان (Jean-Rierre Chovenement) اندکی قبل از اینکه به وزارت دفاع (در فرانسه) منصوب شود، گفت: «اینک زمان آن رسیده است که اروپا خود دفاعش را تضمین کند. هدف بایستی جایگزین کردن استقلال دفاعی اروپایی به جای دفاع آمریکا از اروپا باشد.»

Menon Anand, *op.cit.*, p.122.

۳۶. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Philip H. Gordon, *op.cit.*, p.38.

۳۷. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Wyatt-Walter Holly, *The European Community and the Security Dilemma 1989-1992*, London: Macmillan, 1997.

۳۸. سعید خالوزاده، پیشین، ص ۲۱۰.

39. Gregory Sean, *French Defence Policy Into the Twenty-First Century*, London: Macmillan 2000, chapter 2.

۴۰. روابط دو کشور پس از فرو ریختن دیوار برلین و تلاش آلمان برای وحدت مجدد، تیره شده بود.

Anand Menon. *op.cit.*, pp.39-49.

۴۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Jacques Attali, *Verbatim*, Paris: Fayard, 1995, Vol. III. pp. 467-72.

۴۲. در این رابطه میتران به بخشی از ماده ۵ پیمان اشاره می کند «در عرصه های تعریف شده به وسیله پیمان»

۴۳. برای مطالعه بیشتر رجوع شود:

Michael Burgess, *Federalism and European Union: The Building of Europe, 1950-2000*, London: Routledge, 2000, Chapters 6 and 7.

44. David Yost, *The Alliance's New Roles in International Security*, Washington DC: United States Institute of Peace Press, 1998, pp. 22.

45. *Ibid*, p.16.

۴۶. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Jolyon Howorth, "French Policy in the Conflict," in Alex Danchev and Dan Keohane (eds.), *International Perspectives on the Persian Gulf Conflict 1990-1991*, London: Macmillan, 1994, pp.175-200.

۴۷. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Jacques Delors, "European Integration and Security," *Survival*, Vol. 33, No. 2, 1991.

48. Martin Ortega, *The Future of the Euro Mediterranean Security Dialogue*, *Occasional Papers*, 14, Paris : Institute for Security Studies of WEU, March 2000.

49. Menon, *op.cit*, p. 127.

50. Howorth, *Ibid*, p. 42.

۵۱. سعید خالوزاده، پیشین، ص ۱۱۹.

۵۲. همان، ص ۲۷.

۵۳. رابرت شولزینگر، پیشین، ص ۶۵۲.

54. Mike Winnerstig, "Rethinking Alliance Dynamics: The US, NATO and the Idea of an Independent European Defense, 1989-1996," Paper Presented to the Annual Conrention of the International Studies Association, Toronto: Canada, March 1991, pp. 20-9.

۵۵. در رابطه با این دیدگاهها رجوع شود:

Sloan, *op.cit.*, pp. 21-44.

۵۶. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Jane Sharp, *Honest Broker or Perfidious Albion: British Policy in Former Yugoslavia*, London: Institute for Public Policy Research, 1997.

۵۷. عزت الله عزتی، جزوه درسی آمریکا و اروپا؛ چالشها و همکاریها، درس نظام امنیت منطقه ای و بین المللی، دانشکده روابط بین الملل، ص ۸.

۵۸. روزنامه ایندپندنت در مقاله ای به سیاست انگلیس و فرانسه در رابط با استراتژی دفاعی اتحادیه اروپا در بوسنی اشاره کرده که قابل توجه است. در این مقاله از قول یک منبع دولتی انگلیس ذکر شده که سیاست دفاعی آینده اروپا باید بر مبنای الگوی عملیات انگلیس و فرانسه چشم انداز یک اتحاد سیاسی و نمونه بارزی از همکاری در خصوص اداره اروپا را نشان دهد، دولت انگلیس اقداماتی را آغاز کرد تا سایر کشورهای عضو را در رابطه با موقعیت خود متقاعد سازد. نیروهای واکنش سریع که تحت هدایت انگلیس و فرانسه در بوسنی به کار گرفته شد، مثالی از شکل گیری سیاست خارجی جدید اروپاست. هردو کشور در پی ماجرای گروگان گیری در بوسنی توسط صرب ها، تصمیم گرفتند نیروهای خود را در بوسنی تقویت نمایند. این تصمیم بعداً مورد تایید ناتو و اتحادیه اروپا قرار گرفت. سعید خالوزاده، پیشین، ص ۱۱۶.

۵۹. خالوزاده، پیشین، ص ۸۲.

۶۰. همان، ص ۲۳۳.

۶۱. در اعلامیه سران دولتهای عضو ناتو (در نشست وزیران شورای آتلانتیک شمالی در دهم و یازدهم ژانویه ۱۹۹۴) و در پاراگراف چهارم می خوانیم: «ما حمایت کامل خود را از توسعه هویت دفاعی و امنیتی اروپایی اعلام می کنیم؛ چرا که قطب اروپایی اتحادیه قوی شده و روابط فرا آتلانتیکی تقویت می گردد.» در پاراگراف ششم می خوانیم: «بنابراین بر اساس تصمیمات شورای آتلانتیک، ما آماده هستیم تا امکانات جمعی اتحادیه را برای فعالیتهای مشخص WEU قابل دسترس سازیم تا متحدان اروپایی بتوانند به سیاست امنیتی و خارجی مشترکشان دست یابند.»

<http://www.nato.int/docu/pr/1994/p94-003.htm>.

۶۲. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Jolyon Howorth, "Britain, NATO and CESDP: Fixed Strategy, Changing Tactics," *European Foreign Affairs Review*, Vol. 5, No. 3, Summer 2000. pp.1-20.

۶۳. در این رابطه برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

NATO Attempts a Second Creation, *Wall Street Journal Europe*, 3 June, 1996

۶۴. رابطه با اختلاف نظر فرانسه و ایالات متحده رجوع شود به:

Gilles Delafon and Thomas Sancton, *Dear Jacques, Cher Bill*, Paris : Plon, 1998, pp. 194-218.

65. "EU-WEU: Text of the Document of France, Germany, Italy, Spain, Belgium and Luxembourg on the Gradual Integration of the WEU in to the European Union," *Atlantic News*, No. 2906, 3 April 1997.

۶۶. سعید خالوزاده، پیشین، ص ۷۷.

۶۷. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به منبع زیر رجوع شود:

Hugo Young, *This Blessed Plot: Britain and Europe from Churchill to Blair*, London: Macmillan, 1998, chapter 11.

68. William Wallace, *Opening the Door: The Eastern Enlargement of the EU and NATO*, London: CER, 1994, p. 50.

۶۹. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

حبيب الله، ولی اللهی ملک‌شاه، ریشه‌های بحران کوزوو و دخالت نظامی ناتو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰.

۷۰. در این رابطه به منابع زیر رجوع شود:

Alexander Moens, "NATO'S Dilemma and the Exclusive European Defense Identity," *Security Dialogue*, Vol. 29, No. 4, December 1998; Helene Sjursen, "Missed Opportunity or Eternal Fantasys. The Idea of a European Security and Defense Policy," in John Peterson and Helene Sjursen(eds.), *A Common Foreign Policy for Europe ? Competing Visions of the CFSP*, London and New York: Routledge, 1998.

۷۱. این موافقت می توانست شامل قابلیت‌های نظامی و سیاست‌های بین دولتی (اعضاء اتحادیه اروپا) و سازگار با ناتو باشد.

۷۲. در این رابطه به منابع زیر رجوع شود:

Richard Whithman, *Amsterdam's Unfinished Business? The Blair Government's Initiative and the Future of the Western European Union*, Occasional Papers 7, Paris: Institute for Security studies of WEU, January 1999.

۷۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع شود به:

Sloan, *op.cit.*

Alexander Vershbow, "Paris Transatlantic Forum: European Defence-European and American perspectives," *Occasional Papers*, 17, Paris: Institute for Security Studies of WEU, July 2000, pp. 22-4.

۷۴. اینجا در برلین جهت دادن شکل جدیدی به ناتو گام‌های جدیدی برمی داریم. امروز ما تصمیم گرفتیم تا ساختارهای مورد پذیرش اتحادیه را فراهم کنیم. بنابراین اتحادیه بر پایه روابط بسیار قوی فرآتلاتیکی می تواند در ماموریت‌هایش به طور موثر شرکت کند.

"A New Kind of Alliance," *The Economist*, 1 June 1996, pp.19-21.

75. [NATO], *The Alliance's Strategic Concept* Brussels: NATO Office of Information and Press, 1999, p. 6, para.13 .

۷۶. در آنجا اختلافات قابل توجهی در نتایج این تمرینات وجود داشت. منابع فرانسوی دارای ضعفها و بی کفایتیهایی بودند. منافع ناتو بر یک تمرین کار شده کوچک و خوب تاکید داشتند. روشن بود که در این تمرینات هدف آزمایش روشها بود. نتیجه واقعی زمانی آشکار خواهد شد که ناتو درسهایی از این تمرینات بگیرد و ساختارها و روشهایش را بر این اساس اصلاح کند.

۷۷. راجیو، نایان، روابط آمریکا و اروپا پس از دوره جنگ سرد، اسماعیل شفیعی، فصلنامه اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد ۱۱، ۱۳۸۱، ص ۱۲۶ .

78. <http://www.nato.nat/docu/pr/2000/p00-052e.htm>.

۷۹. در این رابطه برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Paul Kennedy, *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict 1500 to 2000*, New York : Random House, 1988.

80. Gnesotto and Kaiser , *op.cit.*, pp.36-7.

۸۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به

Stanley Haffmann, "De Gaulle's Foreign Policy: The Stage and Play, the Power and the Glory," in Stanley Hoffmann, *Decline or Renewal: France Since the 1930*, New York: Viking, 1974, Chapter,10.

۸۲. هنری کیسینجر، دیپلماسی، فاطمه سلطانی یکتا، علیرضا امینی، ج ۲، تهران: موسسه اطلاعات، ۱۳۷۹، ص ۲۷۶ .

83. Natably Charles Krauthammer, "The Short Unhappy Life of Humanitarian War," *The National Interest*, Autumn 1999.

84. "Strengthening Transatlantic Security- AUS Strategy For The 21 Century," *Washington DC: DOD*, December 2000.

85. *Ibid.*

86. <http://www.Usinfo.state.gov>.

87. "European rsa USA," *Financial Times*, 29 April 2003.

88. *Ibid.*

89. Stanley R. Sloan, "The United States And European Defense: American Attitudes And Perceptions," Stanley R. Sloan, *Chaillot Papers*, 39, April 2000, Paris: Eu Institute for Security Studies.

90. Micolle Gnesitto, "Director of the EU Institute of Security Studies," *Le Figaro*, 7 February 2003.

91. See the Join Declaration issued at the Franco-British Summit, st-Male, France, 3-4 December 1998.

92. "National Interest Vs-European Approaches to Crisis Management: View From Brussel's," Paper Presented at the Swedish Institute of International Affairs Conference "Making the CFSP Work," Stockholm, 30. Sep.1999.

93. Opening Statement Before the US Senate Committee on Foreign Relations, 17 January 2001.

۹۴. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Jullan Lindley, "French Terms of Engagement," *Chaillot paper 52*, Paris: EU Institute for Security Studies 2002

William Drozdzak, "US Seems Increasingly Uncomfortable With E Defense Plan," *International Herald Tribune*, 6 March 2000.

۹۵. حجم بازرگانی دو طرف حدود ۵۰۷ میلیارد دلار بود، میزان سرمایه گذاری اتحادیه در ایالات متحده بیش از ۱۸۰ میلیارد دلار و میزان سرمایه گذاری ایالات متحده در اتحادیه به حدود ۴۳۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ بود. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Erae Gunning, "The Common European Security And Defense Policy (ESDP)," *Washington DC: Atlantic Council of The United State*, 10 May 2000.

96. Stanley Sloan, "the United State and European Defense," *Chaillot Paper 39*, Paris: WEU Institute for Security Studies, 2000, Francois Heisbour "European Defense Takes A Leap Forward," *NATO Review*, Spring/Summer 2000.

97. Willem Van Eeklen, "EU, WEU And NATO: Towards a European Security And Defense, Identity, Defense and Security Committee," *North Atlantic Assembly*, 22 April 1999, Par. 29-30.

۹۸. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Henry Kissinger, "The End of NATO as We Know It?," *Los Angeles Times*, 15 August 1990, William Drozdiak, "NATO Allies Grow Edgy As Security Choices Loom," *International Herald Tribune*, 15 December 2000, Jim Garamone, Cohen Says Allies Must Invest Or NATO Could Come "Relic," *American Forces Press Service*, 5 December 2000.

۹۹. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Nicole Gnesotto, "Transatlantic Debates," *Newsletter*, WEU Institute for Security Studies, no 29, April 2000, "Excerpts from Security of State Madeleine Al Bight's Interview With the International Herald Tribune," *International Herald Tribune*, 15 January 2001, Charles Babington, A "Strong Europe," Can Depend Less on US Power, Clinton Declares, *International Relation*, 3 June 2000.

100. William Pfaff, "NATO's Europeans Could say "No," *International Herald Tribune*, 25 July 2002, "If Forced To Choose, Europe Will Ditch NATO," *Ibid*, 17 August 2002;

Klaus Becher, "Organizing NATO For The Future," in Christina V. Balis (ed.), *Beyond the NATO Prague Summit*, CSIS Conference Report, *Washington DC*, September 2002, pp. 65-73.

101. The US DOD Quadrennial Defense Review Report, 30 Sep. 2001.

102. Strobe Talbott, "Transatlantic Ties," *News Week*, 18 October 1999.

103. William Cohen, "Preserving History's Greatest Alliance," *Washington Post*, 8 January 2001.

104. "Cohen on NATO-US-EU Partnership, Joint Defense Planning," *Washington File*, US Department of State, 6 December 2000.

105. "Strengthening Transatlantic Security-A US Strategy For The 21 Century", US DOD, December 2000, Part VI.

106. Peter Schmidt, "ESDP: Separable But Not Separt," *NATO Review*, Spring/Summer 2000.

107. Stephen Walt, "The Ties That Fray," *The National Interest*, No. 54, Winter 1998-99.

۱۶۸